

چه نعمتی بالاتر است از نعمت ولایت؟

امام صادق علیه السلام درباره این آیه: (سپس در آن روز [همه شما] از نعمت‌ها [ی‌الهی] بازپرسی خواهید شد). فرمودند: «به خدا سوگند نعمت مورد پرسش، غذا و نوشیدنی‌ها نیستند. بلکه ولایت ما اهل بیت است که مورد پرسش قرار می‌گیرد.»

و در روایت دیگر فرمود: «آن نعمت، نعمتی است که خداوند با ولایت ما و دوستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان ایشان علیهم السلام به شما ارزانی داشت.»
بحار الأنوار، المجلسي. ج ۲۴، ص ۵۷.

پیام سید واثق الحسینی در ایکس، ۱۲ فوریه ۲۰۲۴ م.



غصه‌بی‌پدري

نیچه در ورطه نیستی

-نقدی بررمان وقتی نیچه گریست

یهودیان باید به بشارت‌هایی که گمان می‌کنند در زمان مسیح اتفاق می‌افتد این‌گونه

بنگرند که ممکن است در زمان پس از مسیح به انجام برسد

نقد و بررسی معیارهای مسیح‌شناسی کراویتز

قسمت سوم

خشمی برای خدا

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

پایه‌های خرد

فهرست

- ۳..... نیچه در ورطه‌ی نیستی
- ۱۸..... خشمی برای خدا
- ۲۰..... نقد و بررسی معیارهای مسیح‌شناسی کراویتز
- ۲۲..... غصه‌ی بی‌پدری



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۷۷، جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۳،
۲۴ شوال ۱۴۴۵، ۳ می ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

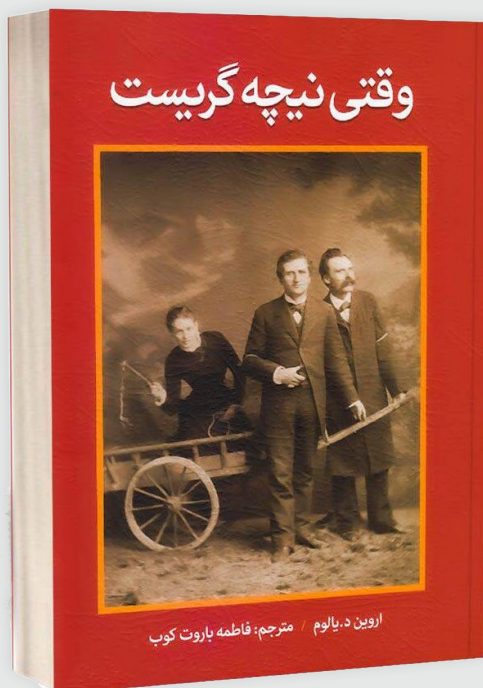
زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

انصاف و عدل
و الهیة الامور
و الجهاد
و الجهاد
و الجهاد

نیچه در ورطهٔ نیستی

نقدی بر رمان «وقتی نیچه گریست»

به قلم: مریم احمدیار



هال، مازلو، راجرز، یالوم و... معتقدند که خدا و مذهب چیزی جز توهم و باورهای غیرمنطقی و ناپخته نیست.

این امر می‌تواند بهره‌گیری از باورهای مذهبی و راهکارهای دینی در روان‌درمانی را به چالش جدی بکشانند. سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که چنین اندیشمندان بزرگی در حیطة سلامت روان چگونه به چنین نتایجی در رابطه با دین دست یافته‌اند؟ اصولاً بر چه مبنایی دین الهی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند؟ و آیا با خط زدن خدا و مذهب از معادلهٔ زندگی توانسته‌اند سلامت روان را به افراد جامعه هدیه دهند؟ یا به ناچار معنویت سکولار را جایگزین آن کردند؟ ردپای چنین رویکردهای ضد دینی را می‌توان به راحتی در تاریخ جست‌وجو کرد. استفاده از ابزاری و تحریف دین الهی توسط بسیاری از انسان‌ها در طول تاریخ موجب وقوع آزار، جنگ، شکنجه و نسل‌کشی‌های بسیاری شده است. برای مثال رژیم نازی به دنبال ایجاد «مسیحیت مثبت» یعنی مسیحیت بدون ریشه‌های

مقدمه

شیوع اختلالات روانی به خصوص در دهه‌های اخیر افزایش چشمگیری داشته است. انسان‌ها با وجود

اکتشافات علمی بسیار و پیشرفت‌های مختلف، در درمان بیماری‌هایی نظیر اضطراب، افسردگی، احساس پوچی و بی‌معنا بودن زندگی ناتوان مانده‌اند. [۱] [۲] براساس تحقیقات انجام‌شده، باور به خدا و دین‌داری می‌تواند مانند یک سپر دفاعی از فرد در برابر بسیاری از مشکلات از جمله افسردگی، اضطراب، خودکشی، مصرف مواد مخدر، اختلال استرس پس از سانحه، روان‌پریشی و عوامل مخرب و تنش‌زای محیط محافظت کند. [۳] [۴] [۵] شاید دین و مذهب همان کلید گمشدهٔ سلامت روان باشد؛ زیرا مطالعات بسیاری نشان می‌دهد که درمان‌های ادغام‌شدهٔ مذهبی برای طیف وسیعی از مشکلات عاطفی و بیماری‌های روان مؤثر واقع شده است. [۶] [۷] باین‌وجود بسیاری از روان‌شناسان بزرگ و تأثیرگذاری از جمله فروید، کتل، اسکینر، آلبرت ایس، اریک فروم، استانلی

نیچه را به تصویر بکشد. از آنجایی که فلسفه نیچه و دیدگاه یالوم تأثیر عمیقی بر روان‌شناسی امروز داشته است، در این مقاله قصد داریم به نقد و بررسی پاره‌ای از مفاهیم وجودی از خلال این رمان پردازیم و برخی از ریشه‌های گرایش به روان‌شناسی سکولار و محرک‌های درونی خداناباوری را تحلیل کنیم. همچنین با دیدگاهی روان‌کاوانه، عقیده مبنی بر پرتاب‌شدگی و بازگشت به سوی عدم را با عقیده دینی مبنی بر بازگشت انسان به سوی خداوند (انالله و انا الیه راجعون) مقایسه کنیم و در نهایت به این سؤال مهم پاسخ دهیم که آیا با حذف خدا و دین از فلسفه زندگی می‌توان به معنای مؤثر در زندگی دست یافت؟!

خلق داستان در حاشیه امن یالوم

همان‌طور که گفته شد یالوم اعتقادی به دین ندارد، اما باورهای دینی افراد را در رسیدن به معنای زندگی مؤثر می‌داند؛ بنابراین رویکرد یالوم به دین، آغشته به ابهام و تعارض است؛ به گونه‌ای که اگرچه تلاش می‌کند نظام اعتقادی مراجعین دین‌دار خود را تقویت کند، در نظریه‌پردازی خود راه متضادی همچون سکولاریسم (عدم دین‌گرایی) را در پیش می‌گیرد. و به معنای دنیاگرایی شخصی اشاره می‌کند. [۱۲] ردپای چنین تعارضی را می‌توان در خاطرات او جست‌وجو کرد. وی از قربانیان یهودی‌ستیزی اروپاییان بود؛ پدر و مادر یالوم یهودی و اهل روسیه بودند که قبل از به دنیا آمدن وی به آمریکا مهاجرت کردند و در محله سیاه‌پوستان فقیرنشین مستقر شدند. چنین سرگذشتی احتمالاً منجر به احساس بی‌ریشگی در او می‌شود. [۱۳] گفتنی است یهودی‌ستیزی و کشتارهای یهودیان حتی قبل از جنگ جهانی دوم و روی کار آمدن حکومت نازیسم در آلمان، موجب مهاجرت بسیاری از یهودیان از روسیه به ایالات متحده، کانادا، آمریکای جنوبی و آفریقای جنوبی طی سال‌های ۱۸۸۱-۱۹۲۰ شد. [۹] البته ممکن است این‌طور تصور شود که یهودیانی که به آمریکا مهاجرت کردند، خود را به دروازه‌های آرامش و امنیت رسانده‌اند؛ درحالی‌که یالوم در خاطراتش می‌نویسد که مردم آمریکا نیز نسبت به یهودیان تبعیض قائل می‌شدند و خانواده‌های مهاجر به ناچار در برابر چنین تبعیضاتی سکوت

یهودی، طی جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) دست به آزار و اذیت و کشتارهای جمعی بسیاری از یهودیان زد. [۸] [۹] چنین اتفاقات ناگواری احتمالاً موجب شد تا کسانی که چنین رنج‌هایی را تجربه کرده‌اند یا شاهد آن بوده‌اند، به دین الهی پشت کنند. شکستن باورهای مذهبی و جاری شدن سیل پوچی و بی‌معنایی در زندگی انسان‌ها موجب شد روان‌درمانی اگزیستانسیال یا هستی‌گرا (وجودی) وارد عرصه روان‌درمانی شود. [۱۰] روان‌درمانی اگزیستانسیال روشی برای تفکر در خصوص تجارب انسانی است که فرد را با عمیق‌ترین مسائل زندگی روبه‌رو می‌کند و به نگرانی‌های اصلی بشر از جمله مرگ، آزادی، تنهایی وجودی و بی‌معنایی می‌پردازد. [۱۱]

یکی از سرشناس‌ترین روان‌درمانگران اگزیستانسیال، «اروین یالوم»، روان‌پزشک و نویسنده‌ای خداناباور است. در بیشتر آثار یالوم می‌توان وجود ترس‌ها و اضطراب‌های عمیق و حل‌نشده به خصوص درباره تنهایی و مرگ را دید. از آنجایی که عقیده خداناباوری معنا و مفهوم نیستی را به مرگ جسمانی می‌بخشد، انسان خداناباور به دلیل ملاقات‌های گریزناپذیر خود با مرگ همواره بار سنگین سوگ‌های حل‌نشده مرگ عزیزانش و وحشت مرگ خود را به دوش می‌کشد. یالوم جهان هستی را فاقد معنا و به دور از هدفی از پیش تعیین‌شده می‌داند. از دیدگاه وی دنیا رخدادی بی‌علت و تصادفی است و انسان به جهانی که ذاتاً بی‌معناست پرتاب شده و برای در امان ماندن از رنج بی‌معنایی ناگزیر است که در زندگی خود دست به آفرینش معنا بزند. [۱۰] «پرتاب‌شدگی» عقیده‌ای که از فیلسوفان بزرگی مانند سارتر و نیچه نشئت گرفته، به خوبی در یکی از رمان‌های مشهور یالوم به نام «وقتی نیچه گریست» بازتاب یافته است.

رمان «وقتی نیچه گریست» نه تنها یک شاهکار ادبی، بلکه اثری روان‌شناختی فلسفی است که به زیبایی توانسته است تولد روان‌درمانی و تأثیر فلسفه نیچه بر روان‌کاوی را نشان دهد. یالوم در این رمان، به شیوه‌ای خلاقانه مواجهه‌ای خیالی را بین شخصیت‌های حقیقی و تأثیرگذاری همچون نیچه، بروئر و فروید ترتیب داده است تا ارتباط بین حوزه نوپای روان‌کاوی در سال ۱۸۸۲ و آثار فردریش

یک روان‌شناس در مقابل بروئر قرار می‌گیرد در نهایت اقرار می‌کند: «اکنون اعتراف خجالت‌آور مرا شنیدید. حالا متوجه می‌شوید که چقدر بهبودی شما برای من جالب است؟ رهایی شما می‌تواند برای رهایی من هم کفایت کند.» [۱۶] می‌توان گفت نقشی که نیچه در داستان دارد در واقع، بخشی از شخصیت یالوم است.

داستان «وقتی نیچه گریست» در مرز بین خیال و واقعیت نوشته شده است. در حقیقت نیچه، سال ۱۸۸۲، دچار چندین بیماری جسمی ناتوان‌کننده و افسردگی شدید می‌شود. در همان سال، بروئر مطالعات برجسته خود را در خصوص «آنا او» به پایان می‌رساند و اولین مقاله مشترکش با فروید را با نام «تحقیقاتی در باب هیستری» به چاپ می‌رساند. نیچه که برای درمان میگردن حادثش به پزشکان بسیاری در تمام اروپا مراجعه کرده بود به گفته برخی گزارش نویسان، قصد داشته است به بروئر نیز مراجعه کند، اما خواهر یهودی ستیزش وی را از این امر منع کرده بود. البته ما نمی‌دانیم اگر نیچه در حقیقت به مطب دکتر بروئر راه پیدا می‌کرد، آینده فلسفه و روان‌شناسی دستخوش چه تغییراتی می‌شد! شاید دیدار دو روان‌شناس بزرگ و التیام رنج‌های درونی آنها انقلاب بزرگی را در روان‌درمانی پایه‌ریزی می‌کرد.

داستان دوشفادهنده

خلاصه داستان از این قرار است که دکتر بروئر پزشک وینی برای رهایی از فکر و خیال برتا پاپن‌هایم (آنا او) بیماری که هم‌نام مادر وی بود. به وینز سفر می‌کند. وی از «لو سالومه» نام‌های دریافت می‌کند با این مضمون که آینده فلسفه آلمان در خطر است و قصد دارد که حتماً وی را ببیند. لو سالومه دختری روسی و بسیار زیبا و جذاب است که هر مردی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. وی با جذابیت و اعتماد به نفس خود بروئر را وادار می‌کند که به خواسته‌اش یعنی درمان نیچه جواب مثبت بدهد. سالومه به بروئر می‌گوید که نیچه دچار یأس و ناامیدی شده است و باور دارد تنها بروئر می‌تواند او را درمان کند. سپس گوشزد می‌کند که نیچه از این ملاقات مطلع نشود.

در واقع، سالومه رابطه به‌ظاهر عاشقانه‌ای را با نیچه آغاز می‌کند و هم‌زمان با دوست نیچه

پیشه می‌کردند. لذا نباید از این نکته غافل شد که بسیاری از این آزار و اذیت‌ها از سوی برخی باورمندان به دین مسیحیت متوجه یهودیان بود. این اتفاقات منجر به سست شدن پایه‌های اعتقادی بسیاری به اصل دین و وجود خداوندی «عادل» شد. برای مثال روزی یالوم از پدرش می‌پرسد آیا به خدا اعتقاد دارد و پدرش در جواب می‌گوید: «پس از آن مصیبت چگونه می‌توان به خدا اعتقاد داشت؟!» [۱۳]

یالوم از دوران کودکی به وجود خداوند شک می‌کند و می‌گوید: «از اینکه می‌دیدم جماعت عبادت‌کننده، خدایی چنین بی‌رحم، متکبر، انتقام‌جو، حسود و تشنه ستایش را تکریم می‌کنند، دست‌وپایم را گم می‌کردم.» [۱۴] از طرفی دیگر، اعتراف می‌کند تحقیقات بسیاری نشان می‌دهد که افراد مذهبی و متدین نسبت به افراد ملحد و بی‌دین بسیار کمتر دچار اضطراب مرگ می‌شوند. این می‌تواند موهبت بزرگی برای افراد متدین باشد؛ زیرا مرگ از دغدغه‌های اصلی زندگی هر فردی است. معنا و هدف در زندگی، فرد را از احساس پوچی می‌رهاند و او را آماده پذیرش مرگ اجتناب‌ناپذیر خود می‌کند. [۱۵] بنابراین منطقی است اگر بگوییم با حذف باورهای مذهبی، وحشت روبه‌رو شدن با مرگ در وجود یالوم شعله‌ور شده و ناخودآگاه او را به ماندن در حاشیه‌ای امن فرامی‌خواند؛ به‌طوری که وی معنای زندگی خویش را در اتاق درمان و کمک به دیگران می‌یابد. [۱۳] معمولاً انسان تصور می‌کند اگر با انسان دیگری همراهی کرده است تا با ترس‌هایش روبه‌رو شود، بنابراین خودش نیز آمادگی دارد تا با همان ترس در وجودش مواجه شود. یالوم در خاطراتش اعتراف می‌کند از آنجایی که به بیماران زیادی در پذیرش مسئله سالمندی کمک کرده است تصور می‌کرد که خود نیز برای از دست دادن‌های دوران سالمندی و روبه‌رو شدن با مرگ کاملاً آماده است، اما این مسئله وحشت‌انگیزتر از آن بود که تصور می‌کرد. [۱۳]

یالوم نه تنها در روان‌درمانی‌های خود، بلکه در نوشتن رمان‌هایش، با ماندن در حاشیه‌ای امن به دنبال التیام بخشیدن رنج‌های خویش است. بازنمایی این موضوع را می‌توان به خوبی در رمان «وقتی نیچه گریست» مشاهده کرد؛ نیچه که به امید درمان ترس‌های درونی خویش در نقش

هیپنوتیزم به یک سفر ذهنی ببرد. در این گذر، به آسایشگاهی می‌رود که برتا در آنجا بستری است. بروئر، برتا را می‌بیند، درحالی‌که همان حرف‌های عاشقانه‌ای را که به وی می‌گفت به دکتر تازه‌اش می‌گوید. در اینجا تحولی در بروئر شکل می‌گیرد و می‌فهمد که رابطه‌ او با برتا در واقع یک رابطه عمیق و دوطرفه نبوده است. بروئر قصه را برای نیچه می‌گوید و نیچه نیز لب به سخن می‌گشاید و برای اولین بار از خیال لو سالومه می‌گوید که روز و شب ذهنش را مورد هجوم قرار می‌دهد.

در واقع سالومه، برتای نیچه است. هنگامی‌که بروئر فاش می‌کند با سالومه آشناست و با همان رفتاری که نیچه را تحت تأثیر قرار داده است سعی در مجذوب ساختن بروئر نیز داشته است، نیچه متحول می‌شود. بر ملا شدن حقیقت لو سالومه همچون دارویی تلخ نیچه را درمان می‌کند. در پایان داستان، شفای درون این دو روان‌شناس پیشگام تاریخ، موجب می‌شود هریک راه خود را در زندگی پیش گیرند. بروئر دوباره از همسرش تقاضای ازدواج می‌کند و خانواده خود را عاشقانه انتخاب می‌کند. نیچه از میگردن خود که آن را به درد زایمان تشبیه می‌کند رهایی می‌یابد و شاهکار ماندگارش «چنین گفت زرتشت» را که آستن عشق لو سالومه است به دنیا می‌آورد.

«وقتی نیچه گریست» در بوته نقد

اروین یالوم دو شخصیت اصلی داستان را برای نشان دادن پیوند روان‌شناسی فلسفه در پیدایش روان‌درمانی هوشمندانه انتخاب کرده است. هر دوی آن‌ها در واقع روان‌شناس روان‌رنجور هستند. [۱۶] به عقیده نویسنده، این احتمال می‌رود که انتخاب این دو شخصیت ریشه در ضمیر ناخودآگاه یالوم داشته باشد. وی از یک طرف شباهت‌هایی با بروئر دارد. سن بروئر در داستان تقریباً نزدیک به سن خود یالوم هنگام نگارش کتاب است و هر دو اصالت یهودی دارند. یالوم از یک طرف مانند شخصیت بروئر در داستان در فلسفه درمانی نیچه به دنبال التیام آلام روحی خود می‌گردد و از طرفی دیگر مانند نیچه در برابر بیمارانش در نقش درمانگری ظاهر می‌شود که خود نیز از درون نیاز به رهایی و التیام دارد. فردریش نیچه «نخستین روان‌شناس بزرگ» به عقیده کافمن بود که عمیقاً بر نظریه روان‌کاوی

یعنی «پل ره» نیز صمیمی می‌شود. نیچه از سالومه تقاضای ازدواج می‌کند و سالومه ساختارشکن که وظیفه خود را در قبال زندگی‌اش در یک چیز یعنی ابدی کردن آزادی‌اش می‌داند، تقاضای او را رد می‌کند. از این رو نیچه دچار خشم و نفرت می‌شود و احساس خود را در نامه‌هایش به سالومه ابراز می‌کند. سالومه بیان می‌کند که نیچه از شدت یأس ممکن است دست به خودکشی بزند، ولی با این حال نمی‌پذیرد بیمار است و نیاز دارد که کسی به او کمک کند؛ بنابراین سالومه درخواست می‌کند که بروئر وانمود کند که قصد درمان میگردن نیچه را دارد و غیرمستقیم به درمان روحی وی نیز پردازد.

نیچه همان‌طور که انتظار می‌رفت در برابر درمان روحی خود مقاومت می‌کند و نسبت به قصد بروئر بدبین است. وی معتقد است که چیزی به نام کمک به دیگری وجود ندارد، بلکه هرکس می‌خواهد بر دیگری مسلط شود و بر اقتدار خود بیفزاید. سپس بروئر با نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده از نیچه می‌خواهد با «فلسفه درمانی» او را در فائق آمدن به دغدغه‌های اگزیستانسیالیست و بحران میان‌سالگی‌اش کمک کند و در عوض او نیز میگردن نیچه را درمان کند.

بروئر در واقع قصد دارد در طول تعامل خود با نیچه کم‌کم از نقش بیمار خارج شده و جای درمانگر را بگیرد، اما در نقش بیمار باقی می‌ماند؛ بروئر اعتراف می‌کند که همه چیز دارد، از شهرت و پول گرفته تا همسر و فرزند، اما باز هم تنهایی وی را عذاب می‌دهد و عشق برتا را در سر می‌پروراند. نیچه درمی‌یابد که عشق برتا سرپوشی است برای ترس از مرگ و بی‌خدایی بروئر و از او در برابر وحشت آینده، پیری، مرگ و فراموش شدن پس از مرگ محافظت می‌کند. از آنجایی‌که برتا هم‌نام مادر مرحوم بروئر است تصویرش با ارواح پیشینیان نیز درآمیخته است. در نهایت هر دو به این بینش می‌رسند که انگیزه‌هایشان یک منشأ دارد و آن غریزه گریز از فراموش شدن پس از مرگ است. بروئر به پیشنهاد نیچه از همسرش «ماتیلده» می‌گذرد و به دنبال زندگی نکرده‌اش یعنی برتا می‌رود؛ زیرا نیچه اعتقاد دارد که مشکل بروئر این است که نتوانسته آزادی خود را به مرحله ظهور برساند. بروئر از فریود می‌خواهد او را به وسیله

است. در واقع اگر حقیقت زندگی را این چنین معنا کنیم، بعید است که انسان به راحتی تاب روبه‌رو شدن با آن را داشته باشد؛ از همین رو نیچه می‌گوید: «باید تنها همان مقدار از واقعیت‌ها را که می‌توان تحمل کرد، انتخاب کنیم.» [۱۶] بنابراین انسان خداناباور ناگزیر است که بر زوال‌پذیری خود و این واقعیت که ما از عدم هستیم و به عدم بازمی‌گردیم، سرپوش بگذارد تا رنج کمتری را متحمل شود. ولیکن یالوم، نیچه و هم‌اندیشان او چگونه به چنین حقیقت جانکاهی دست یافته‌اند؟! چه دلایلی برای دفاع از عقیده خود دارند؟! بسیاری از روان‌شناسان و فیلسوفان هستی‌گرا اعتقادی به خداوند و مذهب ندارند، لیکن می‌کوشند تا با مشغول شدن به دنیا و «زندگی را زیستن» از وحشت پیری، تنهایی و مرگ رهایی یابند، و با فناپذیری خود مدارا کنند:

«تا زنده‌ای زندگی کن! اگر زندگی‌ات را به کمال دریابی، وحشت مرگ از بین خواهد رفت. وقتی کسی به‌هنگام زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند به‌هنگام بمیرد. از خود پیرس که آیا زندگی را به کمال دریافته‌ای؟» [۱۶]

آیا حقیقت زندگی غیر از خوشی‌های گذرا و درد و رنج است؟ بحران میان‌سال، سوگ عزیزان، بیماری و در نهایت مرگ، بخش انکارنشدنی از زندگی هر انسانی است. از طرفی نمی‌توان چنین نسخه‌ای (تا زنده‌ای زندگی کن) را برای همه انسان‌ها پیچید؛ زیرا افراد بسیاری که تمامی عمر در فقر شدید یا جنگ زندگی می‌کنند یا به هر شکلی روی خوش زندگی دنیوی را نمی‌بینند چگونه می‌توانند به‌هنگام زندگی کنند؟! در برابر چنین دیدگاهی به مرگ، اولیای خداوند و دین‌باورانی که دین‌الهی را به درستی شناخته‌اند، از مرگ استقبال کرده و با معنا آفرینی به مرگ از وحشت زندگی در امان می‌مانند؛ زیرا زندگی همواره سرشار از درد و محنت بوده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «مرگ برای مؤمن همانند خوش‌بوترین رایحه‌ای است که به مشام او می‌رسد. بوی عطر آگین آن را استشمام می‌کند و [برای همیشه] از هرگونه درد و محنت آسوده می‌شود.» [۲۲] امام سجاد علیه السلام نیز در خصوص مرگ چنین می‌فرمایند: «مرگ برای مؤمن

فروید تأثیر گذاشته است. [۱۷] البته به عقیده یالوم، نیچه مردی برجسته اما بسیار مایوس و نیازمند کمک بود. وی از دوران کودکی به میگردن دچار بود و در نیمه دوم زندگی خود از یک بیماری روانی همراه با افسردگی رنج می‌برد. [۱۸] [۱۹] مرگ دردناک پدرش که فردی مذهبی بود در دوران کودکی نیچه و تجربه بزرگ شدن در خانواده‌ای متشکل از زنانی مانند خواهرش که او را «غاز یهودی‌ستیز» می‌نامید. پیش‌زمینه‌ای قابل توجه برای افکار رادیکال او در رابطه با مذهب شد. [۲۰]

نیچه اصولی‌ترین پایه‌های فکری و اعتقادی مسیحیت را رد کرد، فلسفه غرب را در معرض نقد قرار داد و سنگ‌بنای جدیدی را در فلسفه و اندیشه انسانی بنیان نهاد. همان‌طور که گفته شد این امر احتمالاً حاصل اتفاقات زندگی و نه تفکر منصفانه اوست. [۲۱] البته ساختارشکنی نیچه و انتقاد شدید وی به مسیحیت در دوره‌ای صورت گرفت که بسیاری از مسیحیان هم‌عصر او با افکار نژادپرستانه، خود را تافته‌ای جدا بافته از سایر ادیان می‌دیدند و جنگ و خون‌ریزی را سال‌های طولانی برای بشریت به ارمغان آوردند. این سؤال که «چرا خداوند در برابر ظلم سکوت کرد؟!» منجر به ترک خوردن باور به خدا و مذهب در ذهن بسیاری از مردم شد، به خصوص کسانی که به نام دین مورد ظلم قرار گرفتند. فلسفه نیچه به ظاهر امید را در دل زنده کرد و به جای یافتن پاسخ، خداوند را از صورت مسئله زندگی پاک کرد؛ اما آیا اگر دین را از انسان‌هایی که به نام دین ظلم کردند بگیریم، دست از ظلم خود خواهند برداشت؟! اگر قرار باشد خداوند جلوی ظلم را بگیرد چگونه آن را انجام می‌دهد؟! منطقی نیست قبل از اینکه دین و خداوند را از جهان بینی خود جدا کنیم به چنین سؤالاتی نیندیشیم؛ زیرا مقابله با «خداباوری» به بهای افکندن انسان در دنیایی بی‌معنا که خلأ و تاریکی از دوسو آن را احاطه کرده است تمام می‌شود:

«زندگی جرقه‌ای است میان دو خلأ! چه تصویر جالبی، یوزف. می‌بینی که تنها دومین خلأ، ذهن ما را جلب می‌کند و هرگز به اولی فکر نمی‌کنیم. عجیب نیست؟» [۱۶]

تشبیه زندگی به برق وجودی در میان عدم، تشبیهی شجاعانه اما در عین حال وحشتناک

واقع، دیدگاه دینی چنین اساسی دارد که زندگی فانی را رها کن تا خود را در آغوش جاودانه خداوند بیابی؛ در مقابل دیدگاه یالوم و نیچه بیان می کند که زندگی فانی را گرامی بدار زیرا در عدم فرو خواهی رفت.

توجه به این نکته ضروری است که ما انسان‌ها به عنوان ذره‌ای ناچیز از هستی، وقتی ذهنمان حتی قادر نیست عظمت یک کهکشان از هزاران کهکشان موجود در هستی را تجسم کند، چگونه انتظار داریم ظرفیت شناخت خالق کل هستی، حکمت و صفاتش از جمله عدل و عدالت را داشته باشد؟! در حالی که وجود خالق، حقیقتی است که با بسیاری از بدیهیات ثابت عقلی در منطق و فلسفه از جمله محال بودن شیء که در آن واحد هم موجود باشد و هم معدوم، محال بودن تسلسل و توالی موجودات متناهی در سلسله نامتناهی از هر حیث و جهت، و محال بودن خالق بودن عدم به طور قطع اثبات می شود. [۲۵] بنابراین انسان برای پی بردن به وجود خدا، نیاز به تلاش عقلی زیادی ندارد و اگر بخواهد منصفانه با این مسئله روبه‌رو شود، رجوع به بدیهیات عقلی برایش کفایت خواهد کرد.

نیچه برای دفاع از عقیده خود مبنی بر بی‌خدایی، به حقایق علمی موجود در نظریه تکامل داروین چنگ می زند که به ظاهر در تضاد با حکایت‌های دینی است:

«شروع کشف حقیقت، بی‌اعتقادی و شک است، نه تمایل کودکانه. اعتقاد بیمار شما به سپردن خود به دست خداوند، حقیقت ندارد و تنها آرزویی کودکانه است، نه بیشتر از آن. میل به زندگی بدون مرگ، همانند تمایل کودک به بقای همیشگی سینه برجسته مادر است. ما آن را خداوند می‌نامیم، ولی نظریه تکامل، زائد بودن چنین خداوندی را با روش علمی ثابت می‌کند. داروین جرئت نکرد شواهد منجر به این اصل درست را دنبال کند. بدون تردید شما هم اعتقاد دارید که هر خالقی، مخلوق بشر است و امروز هم با هم دستی، او را کشته‌ایم.» [۱۶]

تناقض ظاهری دین و علم، به راحتی می‌تواند این حکم را صادر کند که دین و حتی خداوندی که دین را به وی منسوب می‌کنیم، خرافات است. نیچه شواهد علمی درباره تکامل را در برابر ادعاهای علمای دین که باور به پیدایش یک باره انسان از گل دارند. قرار می‌دهد و حتی

همانند بیرون آوردن لباس چرکین از تن و باز کردن غل و زنجیرهای سنگین است و به جای آن فاخرترین لباس‌ها را با خوش‌بوترین رایحه‌ها بر تن کرده است.» [۲۳] سید احمد الحسن نیز در همین راستا بیان می‌کند که ما با مشغول شدن به دنیا مرگ را انکار می‌کنیم و روی آن سرپوش می‌گذاریم. او مرگ را همدم و عزیز می‌شمارد، به خصوص زمانی که اتفاقات دنیوی انسان را به وحشت می‌اندازد:

«ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم... مرگ بزرگ‌ترین نشانه مقابل ماست. اگر بخواهیم آن را در هر لحظه از زندگی مان به روشنی کامل می‌بینیم ولی متأسفانه ما آن را نمی‌بینیم؛ چون به دنیا مشغولیم، به مشکلات بی‌ارزشمان، به امیالمان، به شهواتمان، به تمایلاتمان... با وجود آنکه تمامی این مسائل در برابر مرگ کوچک است ولی ما علاقه مندیم که چشم سر و دل خود را ببندیم تا مرگ را نبینیم؛ گویی دشمن ماست. با اینکه او عزیز و همدم اولیاست؛ وقتی دنیا ایشان را به وحشت می‌اندازد.» [۲۴]

در واقع تفاوت رویکرد دینی با رویکرد یالوم در نحوه برخورد با موضوع مرگ و ایجاد معنا در زندگی، ریشه در باور و اعتقاد به خدا و مذهب دارد. این دو باور اساسی و جدایی‌ناپذیرند؛ زیرا باور به خدا معنایی مؤثر به زندگی می‌بخشد و دین نیز مسیر و هدف را به انسان نشان می‌دهد و به سؤال‌هایش پاسخ می‌دهد.

حذف خدا از معادله زندگی

به نظر می‌آید دلیل انکار وجود خدا برای برخی از روان‌شناسان هستی‌گرا این است که برای بسیاری از سؤالات خود در رابطه با خداوند عادل، رحیم و نجات‌دهنده جوابی نیافته‌اند. در واقع، در آثار هیچ‌کدام نمی‌توان دلایلی یافت که به صراحت اثبات کند خداوند وجود ندارد. این مسئله‌ای است که نمی‌توان راحت از کنارش گذشت؛ زیرا با انکار خالق هستی، سبیلی از بی‌هدفی و بی‌معنایی به زندگی انسان راه پیدا می‌کند. اگر باور داشته باشیم که خداوند توهم است ناگزیر باید بپذیریم که انسان از عدم متولد شده و بازگشتش نیز به عدم خواهد بود. از همین رو، انسان راهی جز چنگ زدن به زندگی دنیوی خود ندارد تا شاید تسکینی بر درد زوال‌پذیری اش باشد و در آینده‌ای که به سوی عدم بازمی‌گردد، برایش حسرتی باقی نماند. در

«دین یکی از قدیمی‌ترین و عمومی‌ترین تظاهرات روح انسانی است؛ بنابراین هرگونه روان‌شناسی که سروکارش با ساختمان روانی شخصیت انسان باشد، دست‌کم نمی‌تواند این حقیقت را نادیده بگیرد که دین تنها یک پدیده اجتماعی و تاریخی نیست، بلکه برای بسیاری از افراد بشر حکم یک مسئله مهم شخصی را دارد.» [۲۸]

باین حال برخی از روان‌شناسان، دیدگاه متضادی به دین دارند. برای مثال نیچه کسی بود که به دین و دیدگاه‌های اخلاقی سنتی حمله کرد و به دنبال رهایی از اخلاقیات (به گفته خود، بردگی مسیحیت) و رسیدن به موقعیت انسان برتر یا همان ابرمرد بود. [۲۹] فروید نیز دین را یک روان‌آزردگی جهانی و مخدر توصیف کرد و امیدوار بود انسان‌ها بر چنین توهمی غلبه کنند. [۳۰]

سؤال مهمی که باید فیلسوفان و روان‌شناسانی همچون نیچه و فروید به آن پاسخ دهند این است که چگونه به مطالعه دین پرداخته‌اند؟! آیا نظریات خود را در رابطه با دین، بر پایه ادیان جعلی رایج در میان مردم بنا کرده‌اند یا اصل دین که از تحریفات بشری در امان مانده است؟! از آنجایی که انسان بر معرفت خدا سرشته شده است به‌طور فطری نسبت به مسائلی مانند وجود خالق، اصل و ریشه خود، هدف از خلقت و اینکه در ابتدای سفر وجودی‌اش از کجا آمده و به کجا خواهد رفت کنجکاو است؛ اما هنگامی که در مسیر شناخت خالق به بیراهه می‌رود و مسیر خود را در هیاهوی دنیا گم می‌کند، خداوند از روی رحمت خویش رسولانی را برمی‌گزیند تا یگانه راه حقیقت را به انسان نشان دهند؛ بنابراین اصل و ریشه دین ارسال رسولی از جانب خداوند است تا انسان را از معنا و هدف زندگی آگاه کند. [۳۱]

بنا بر چنین تعریفی از اصل دین، عاقلانه است که بگوییم تمامی فرقه‌های موجود در مذهب یهودیت، مسیحیت و اسلام باید دین همانندی باشند؛ زیرا همگی از جانب خداوندی واحد و دارای هدفی واحدند. متأسفانه با دخل و تصرف انسان، ادیان و فرقه‌های مذهبی بسیاری شکل گرفت که هریک فقط سهم کوچکی از حقیقت را در خود داشتند. رسول الله ﷺ در حدیث مشهور افتراق به فرقه ناجیه (گروه نجات‌یافته) اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «امتم بر هفتاد و سه گروه متفرق می‌شوند که همگی در آتش‌اند

پای از این فراتر نهاده، خدای چنین دینی را نیز به قتل می‌رساند. در حالی که باید بگوییم برخلاف تصور عموم مردم، اصل آموزه‌های دین الهی بیان می‌کند که تکامل یک سنت الهی است. در قرآن به دو خلقت اشاره شده است. خلقت و پیدایش حیات زمینی از آب است و بدن جسمانی انسان نیز نتیجه تکامل است؛ اما پیدایش نفس در یکی از عوالم بالاتر (عالم انفس) صورت گرفته است و حاصل دمیده شدن روح در گل مرفوع است. این مسئله را سید احمد الحسن در کتاب «توهم بی‌خدایی» با ذکر دلیل و شواهد معتبر از قرآن و کلام اهل بیت علیهم‌السلام اثبات می‌کند. [۲۶]

اما متأسفانه کج‌فهمی و درک ناقص علما از پیدایش نخستین (پیدایش نفس انسان) باعث به وجود آمدن چنین تناقضاتی شده است. اگر علما - که مدعیان دروغین علم الهی‌اند - میان تقلین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جدایی نمی‌افکندند و مانع از رسیدن صدای قرآن ناطق (خلیفة الله) به گوش مردم نمی‌شدند، امروزه بسیاری از مردم دچار چنین توهمی نمی‌شدند که دین از پایه و اساس خرافات و دروغ است.

در نتیجه، نیچه و کسانی نظیر او که ساختارهای سنتی را شکستند و باورهای کهنه را از ریشه خشکاندند، در ابتدا دست به عملی شجاعانه زدند که می‌توانست به روشنگری از اصل دین ختم شود؛ اما متأسفانه نتوانستند بین دین الهی که خاستگاه آن خالق هستی است و دین زمینی که از اصل خود جدا شده و با توهمات و تحریفات انسانی آمیخته گشته است تفاوت قائل شوند.

دین الهی در مصاف با دین زمینی

روان‌شناسی از جمله علوم است که رابطه مستقیمی با دین دارد. [۲۷] زیرا دین و مذهب به رضای بسیاری از نیازها از جمله احساس امنیت در زندگی، ایجاد معنا در زندگی و مرگ، و پناهگاهی برای اوقات تنیدگی‌زا و بحرانی، ایجاد هدف در زندگی و وجهی برای حرمت خود کمک می‌کند. [۳] تحقیق درباره دین از منظر روان‌شناسان سابقه‌ای طولانی دارد. ویلیام جیمز، اریک فروم، آلپورات، ویکتور فرانکل و کارل گوستاو یونگ از جمله روان‌شناسانی هستند که در خصوص دین و علل گرایش به دین آثار ارزشمندی از خود برجای گذاشتند. یونگ درباره دین بیان می‌کند:

شدم که تصویر شما از برتا علاوه بر این، مملو از اشباح مربوط به گذشته است. یوزف، تنها لحظه کنونی واقعیت دارد. ما در خاتمه فقط زمان حال را تجربه می‌کنیم. برتا واقعی نیست. او یک صورت خیالی و پیک آینده و گذشته است.» [۱۶]

اگرچه یالوم قصد دارد با بیان این جمله که برتا پیک آینده و گذشته است به خواننده یادآور شود که حقیقت و معنای زندگی خود را باید در اینجا و اکنون بیابد، اما این مفهوم را نیز می‌رساند که انسان‌ها با مشغله‌های دنیوی که سرخ‌هایی از گذشته را نیز همراه خود دارند از مرگی که پیش رویشان است می‌گریزند؛ به این معنا که کلید رهایی از اضطراب مرگ را می‌توان در گذشته یافت! زیرا انسان آنچه را بعد از مرگ در انتظارش است در گذشته نیز تجربه کرده است. حال، آن می‌تواند به گفته خداناباوران نیستی و عدم باشد یا به گفته دین آغوش خداوند باشد. خداوند در سوره بقره آیه ۱۵۶ می‌فرماید: (ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم). البته شاید یالوم چنین منظوری را قصد نکرده باشد، بلکه این موضوع که گذشته با آینده پیوندی دارد می‌تواند سرخ‌های از جانب ضمیر ناخودآگاه او باشد.

از دیدگاه دینی، یکی از مهم‌ترین حقایقی که باید درباره گذشته خود بدانیم پیدایش انسان در عالمی قبل از عالم جسمانی است. مسلماً آنچه بسیاری از مدعیان دروغین علم الهی یا به تعبیری بزرگان دین زمینی را به اشتباه انداخته است خلقت انسان از گل است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، پیدایش نفس انسان از گل و در عالم ذر بوده است، جایی که بهشت آدم و حوا و امتحان نخست همه انسان‌ها در آن واقع شده بود. پیدایش حیات در این عالم جسمانی همان‌طور که قرآن هم به آن اشاره می‌کند از آب است. این قضیه‌ای است که تنها برگزیدگان خداوند که حاملان علم الهی هستند می‌توانند آن را به درستی تبیین کنند. در واقع برداشت‌های نادرست علمای دین زمینی این تصور غلط را ایجاد کرده است که بین شواهد علمی و حکایت‌های دینی شکافی عمیق وجود دارد. [۲۵]

جای تعجب نیست که بسیاری از انسان‌ها از عالم ذر، خاطره‌ای به یاد نداشته باشند. به عقیده نویسندگان، این فراموشی را می‌توان با مفهوم «ضمیر ناخودآگاه» و «مکانیزم‌های دفاعی»

به جز یکی.» گفتند: «ای رسول خدا آن کدام است؟» فرمود: «آن‌ها که به طریقه‌ای مثل آنچه امروز من و اصحابم بر آن هستیم باشند.» [۳۲]

بنابراین این گروه باید همان گروهی باشد که از هدایتگری پیروی می‌کنند که از جانب خدا برگزیده شده است. ایجاد مسیحیت مثبت، گروهک تروریستی داعش، حکومت‌هایی که به بهانه امر به معروف و نهی از منکر اجبار را سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند، نژادپرستی، کشتار به بهانه دین و... همگی نمونه‌هایی از مذهب‌های متفرق شده‌ای هستند که به واسطه دخل و تصرف انسان نمی‌توان دیگر به آنها دین الهی گفت، بلکه آنها را باید در زمره دین زمینی جای دهیم.

منظور ما از دین و رویکرد دینی در این مقاله، همان دین الهی است که در آن دخل و تصرفی از جانب انسان صورت نگرفته است [۳۳] و آنچه اهمیت دارد دیدگاه خلفای الهی است؛ یعنی کسانی که برگزیده خداوند هستند و نه علما و بزرگان دین که ممکن است با فهم ناقص و جهل خود دین را خدشه دار کنند. تنها در این صورت است که می‌توانیم نگاهی منصفانه به دین و مذهب داشته باشیم و نقش واقعی آن را در روان‌درمانی، معنای زندگی و اضطراب‌های وجودی بررسی کنیم؛ بنابراین نویسنده با چنین رویکردی یعنی اتکا به نظریات دین الهی و نه دین جعلی زمینی. به نقد ادامه داستان خواهد پرداخت.

پیش از جرقه زندگی

در داستان «وقتی نیچه گریست»، نیچه در ابتدا تصور می‌کرد که تنها مرگ است که ما را به خود مشغول کرده است:

«زندگی جرقه‌ای است میان دو خلأ؛ چه تصویر جالبی، یوزف. می‌بینی که تنها دومین خلأ، ذهن ما را جلب می‌کند و هرگز به اولی فکر نمی‌کنیم. عجیب نیست؟» [۱۶]

اما در ادامه داستان، زمانی که نیچه با بروئر به گورستان می‌رود، درمی‌یابد که برتا هم نام مادر بروئر است. وی کشف می‌کند که مفهوم عشق برتا نه تنها با ترس از مرگ و آینده مرتبط است بلکه پیوندی با گذشته بروئر نیز دارد:

«دیروز متوجه شدیم که تخیلات شما درباره برتا از شما در مقابل آینده، وحشت از پیری، مرگ و فراموش شدن محافظت می‌کند. امروز متوجه

جز پرده‌برداری از حقایق انتخاب‌های انسان نیست. فرد دل‌بسته دنیا از نتیجه انتخاب خود در حسرت و عذاب خواهد بود؛ زیرا بعد از مرگ، خود را در جهنمی می‌بیند که در زمان زندگی دنیوی به دست خود بنا کرده است. [۳۶]

حقیقت زندگی دنیوی

از آنجایی که دنیا ظاهری فریبنده دارد انسان را مسحور خویش می‌سازد، بسان زنی زیبا که مظهر عشق است. لو سالومه معشوقه‌ای است که به ظاهر سرشار از عشق و محبت و دلسوزی است، اما در واقع نیچه و سایر مردان داستان را به بازی می‌گیرد. او معشوقه‌ای است که کمتر مردی توان نه گفتن به او را دارد، زن زیبایی که هر مردی را تحت تأثیر قرار می‌دهد درحالی که عشق برایش مانند یک بازیچه بی‌اهمیت است. او حتی اولین بوسه عشق نیچه را به سختی به یاد می‌آورد. لو سالومه برخلاف سایر زنان علاقه‌ای به تاهل ندارد و در کنار هیچ مردی در داستان اهلی نمی‌شود. او تمامی شخصیت‌های مرد داستان را به خود جذب می‌کند، اما به هیچ‌یک وفادار نیست. **شخصیت لو سالومه در این داستان تداعی‌کننده الهه عشق در کهن‌ترین اسطوره جهان، یعنی گیلگمش است.** گیلگمش قهرمان نامدار و خستگی‌ناپذیری است که از نظر توان و دانایی بی‌همتا است. [۳۷] در این اسطوره، اینانا الهه عشق به نزد گیلگمش می‌رود و به او می‌گوید:

«گیلگمش به حضور من بیا و داماد من باش.

ثمره‌ات را به من عطا کن تا از آن بهره‌مند گردم.

بگذار من عروس تو و تو داماد من باشی...

گیلگمش لب به سخن گشود و به اینانا پاسخ داد:

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی.

تو چون درب ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست.

تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند

و فیلی هستی که کجاوه‌اش را ویران می‌سازد...

بر عشق کدام‌یک از عاشقانت پایدار مانده‌ای؟

و از کدام‌یک از بندگانت همیشه راضی بوده‌ای؟»

پرواضح است که چنین خصوصیتی نمی‌تواند بیانگر نماد الهه عشق باشد؛ بلکه اینانا در داستان

توضیح داد. فروید تمثیل معروفی دارد که بیان می‌کند روان انسان شبیه به یک کوه یخی است که تنها قسمت اندکی از آن در سطح آب قرار دارد و قابل مشاهده است (هشیار)؛ اما قسمت اعظم آن یعنی همان ضمیر ناخودآگاه (ناهشیار)، در زیر سطح آب قرار دارد و ناپیداست و عملاً غیر قابل دسترس است. محتویات بخش ناهشیار برای انسان آشکار نیست و شامل غرایز، امیال جنسی و پرخاشگرانه، خاطرات، خودآرمانی و وجدان می‌شود. علاوه بر این، آرزوها و افکار ممنوع که مورد پذیرش نیستند، برخی از رویدادهای دردناک و هیجان‌های ناخوشایند از طریق «مکانیزم دفاعی سرکوبی» به ناهشیار رانده می‌شوند تا برای فرد اضطراب ایجاد نکنند. [۳۴] مکانیزم‌های دفاعی، اقدامات ناهشیاری هستند که به وسیله تحریف و گاهی حذف خاطرات از فرد در برابر اضطراب یا احساسات ناخوشایند محافظت می‌کنند؛ مکانیزم‌های دفاعی مختلفی وجود دارد، اما همه آنها دارای دو ویژگی مشترک اند: واقعیت را تحریف یا انکار می‌کنند و فعالیتشان به صورت ناهشیار است. [۳۵] برای مثال، ممکن است فردی در دوران کودکی مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد، ذهن به‌طور خودکار آن خاطرات دردناک را حذف می‌کند و بدون اینکه فرد آگاه باشد از ایجاد روابط صمیمی با دیگران نیز جلوگیری می‌کند تا از فرد در برابر آسیب بیشتر محافظت کند. به کارگیری مکانیزم‌ها در بسیاری از موارد برای فرد کمک‌کننده است، اما به کارگیری برخی از آنها می‌تواند در زندگی اختلال ایجاد کند.

این مسئله می‌تواند در خصوص تعارضات درونی نیز صادق باشد. یادآوری عالم ذر برای انسانی که دل‌بسته دنیای وسوسه‌انگیز شده است تعارض ایجاد می‌کند؛ زیرا موجب یادآوری امتحان نخستین می‌شود و مهر تأییدی است بر وجود امتحان در این دنیا و فانی بودن آنچه به آن دل‌بسته است. امتحان انسان این است که همواره در زندگی خود بر سر دوراهی «عالم اغواکننده فانی» و «عالم ملکوتی جاودانی» قرار دارد. خداوند انسان را در انتخاب آزاد گذاشته است و البته در کنار این آزادی به او در رابطه با نتیجه انتخاب‌هایش انذار می‌دهد. رسولان برگزیده الهی، انسان را به ماهیت دنیا و حقایق پنهانش آگاه می‌سازند؛ و مرگ در نهایت چیزی

است، به این ترتیب که ناهشیار روان آدمی را به مرتبه آگاهی می‌رساند و سپس انسان را آزاد می‌گذارد تا بهترین انتخاب را داشته باشد. دین همچنین فرد را به لایتناهی متصل می‌کند و او را از بیهودگی‌ها و هدف‌هایی که دارای اهمیت واقعی نیستند نجات می‌دهد. [۲۷]

بنابراین، اگرچه برخی مکانیزم‌های دفاعی انکار و واپس‌رانی (پنهان کردن اطلاعات ناخوشایند از ذهن خود آگاه به‌طور ناخواسته) برای حل تعارض ایجاد شده و رفع اضطراب دست به کار می‌شوند و بر گذشته سرپوش می‌گذارند، اما حقیقت برای انسانی که در جست‌وجوی آگاهی است همیشه سرخ‌هایی از خود به جا می‌گذارد و فرد را به کنکاش در گذشته برای یافتن گم‌شده‌اش وادار می‌دارد. البته همان‌طور که یونگ بیان می‌کند ناخودآگاه بی‌پرده با ما سخن نمی‌گوید و مفاهیم و خاطرات مدفون‌شده را فاش نمی‌کند، بلکه ناخودآگاه به وسیله نمادها به ما سرخ می‌دهد. [۴۲] اسم برتا می‌تواند نمادی از مادری که بروئرا به دنیا آورده، لحظه تولدش یا حتی قبل‌تر از آن باشد و به اتفاقاتی اشاره کند که پیش از تولد دنیوی او رخ داده است.

فراسوی جرقه زندگی

مرگ آگاهی، یکی از صفات نوع بشر است و تا به حال موجود ارگانیک دیگری غیر از انسان به مرگ خود نیندیشیده است. به عقیده یالوم از مرگ گریزی نیست و مرگ واضح‌ترین و قابل‌درک‌ترین دل‌واپسی غایی است. [۴۳] کی‌یرکگور اضطراب مرگ را ترسیدن از نیستی تعریف می‌کند. او معتقد است که انسان دلهره از دست دادن خود و نیست شدن را دارد. از دیدگاه یالوم اضطراب برهنه مرگ زیر لایه‌های مکانیزم‌های دفاعی نظیر جابه‌جایی، والایش و تبدیل پنهان می‌شود. پیژینسکی مدل دفاع دوگانه‌ای را در برابر افکار مرگ ارائه می‌دهد: مکانیزم‌های دفاعی نزدیک که نوع اولیه دفاع در برابر افکار هشیار مرتبط با مرگ هستند؛ مانند سرکوبی و دلیل‌تراشی که فرد را قادر به تحمل اضطراب می‌کنند و دفاع‌های دور که از طریق معنادار ساختن، ارزشمند کردن و بادوام‌تر کردن زندگی فرد، امنیتی برای فرد مهیا می‌کنند تا او بتواند با اضطراب مرگ به بهترین وجه مقابله کند. [۴۴]

گیلگمش همان‌طور که سید احمد الحسن اشاره می‌کند نمادی از دنیاست. گیلگمش دست رد به سینه او می‌زند؛ زیرا ماهیت وی را با وجود زیبایی و فسون‌گری‌اش به خوبی شناخته است. نه گفتن به اینانا، گیلگمش را از بند دنیارها کرد و موجب شد تا کوله‌بار سفر به جاودانگی را ببندد. [۳۸]

هنگامی که نیچه نیز با حقیقت **عشق لو سالومه که نمادی از مشغول شدن به دنیاست** مواجه می‌گردد، به این بینش می‌رسد که عشق لو سالومه توهمی بیش نیست. رهایی از چنین توهمات و شناخت ماهیت آنچه ما را به خود مشغول ساخته است می‌تواند گامی برای درمان روحی هر انسانی باشد. امام علی (علیه السلام) در خصوص حقیقت دنیا می‌فرماید: «به دنیا خو گرفتند و آنان را فریفته ساخت؛ و بدان اعتماد کردند و بر خاکشان انداخت.» [۳۹] همچنین در نامه ۳۱ نهج البلاغه بیان می‌کنند: «... و مبادا فریفته شوی که ببینی دنیاداران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بریکدیگر می‌جهند. چه خدا تو را از دنیا خبر داده و دنیا وصف خویش را با تو در میان نهاده و پرده از زشتی‌هایش برایت گشاده... دنیا را پروردگار خود گرفته‌اند و دنیا با آنان به بازی پرداخته و آنان سرگرم بازی دنیا، و آنچه را پس آن است فراموش کرده‌اند.» [۴۰]

همان‌طور که گفته شد امتحان انسان همان آزاد گذاردن او در انتخاب بین دنیا یا جاودانگی است. البته این امتحان به همین سادگی نیست که بگوییم اگر واقعاً چنین انتخابی باشد همه قطعاً جاودانگی را انتخاب می‌کنند؛ زیرا دنیا همچون سرابی می‌ماند که وعده سیراب شدن به انسان تشنه را می‌دهد، توهمی است که در پرتگاه نیستی به دل انسانی که میل به نامیرایی دارد شک می‌اندازد که نکند جاودانگی تنها یک افسانه باشد! و دروغ شیرینی است که انسان آن را باور می‌کند؛ مانند عشق لو سالومه و برتا.

در این امتحان فرد ناگزیر در تعارض انتخاب‌های خویش قرار دارد. همان‌طور که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به این تعارض درونی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «قلب انسان بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد.» یک انگشت چهل است که می‌تواند انسان را در تاریکی دنیا فرو برد، و انگشت دیگر عقل است که می‌تواند فرد را به نور جاودانگی پیوند دهد. [۴۱] کارل گوستاو یونگ نیز بیان می‌کند که انسان همواره به دین نیازمند بوده

انسان در ورطه خودشیفتگی جمعی

اختلال شخصیت خودشیفته نوعی اختلال شخصیت است که در آن فرد خود را بزرگ و مهم می‌پندارد، به گونه‌ای که دچار توهم دانایی، توانمندی و لیاقت می‌شود. [۴۵] اصطلاح خودشیفتگی برای اولین بار برای اشاره به نگرش کسانی به کار برده شد که با بدن خود آن‌گونه رفتار می‌کنند که به‌طور معمول با بدن یک مصداق امیال جنسی رفتار می‌شود؛ اما روان‌کاوان بعدها متوجه شدند که ویژگی‌های نگرش بیماران خودشیفته در طیف وسیعی از بیمارهای دیگر نیز به چشم می‌خورد. [۴۶] هرچه انسان از سلامت روان بیشتری برخوردار باشد، کمتر دچار خودشیفتگی خواهد شد. **باین حال بعید است که خودشیفتگی کاملاً از وجود آدم رخت بریندد.** [۴۵]

اصطلاح خودشیفتگی یا نارسیسیسم از ناریسیس یکی از چهره‌های اساطیر یونان گرفته شده است. ناریسیس که زیبایی بسیار زیادی داشت، دختران زیادی را دل‌باخته خود ساخته بود، اما برای عشق آنها ارزشی قائل نبود. اِکو یکی از پریانی که از عشق او ناکام و دل‌شکسته بود، ناریسیس را که قلبش تهری از مهر دیگران بود نفرین کرد تا به عشق خویشتن گرفتار شود. روزی ناریسیس در کنار برکه‌ای خم شد تا از آب زلال آن بنوشد که ناگهان تصویر خود را در آب دید و بی‌درنگ دل‌باخته تصویر خود شد. ناریسیس به اشتباه تصویر را واقعی تصور کرد و تلاش می‌کرد که با او صحبت کند و او را به دست بیاورد. او دست خود را در آب فرو می‌برد تا تصویر را در آغوش بگیرد ولی تصویر در اثر حرکت امواج آب محو می‌شد و به ناچار دست از آب بیرون می‌کشید و دوباره به انتظار آرام شدن آب و ایجاد دوباره تصویر می‌نشست. او که در عشق تصویر خود می‌سوخت، مدت‌ها به آن خیره ماند تا اینکه در نهایت در سودای عشق بی‌کران خود نسبت به خود جان سپرد. [۴۷]

این داستان در واقع حکایت انسان‌هایی است که شیفته آن چیزی می‌شوند که در حقیقت وجودی ندارد. هزاران سال بعد از روشنگری دین الهی از ماهیت دنیا و انسان، پیشرفت‌های علمی بشر نشان داد که هستی و وجود کلی مخلوق از عدم و هیچ است؛ به این معنا که دنیای مادی و هرچه در آن است مانند تصویر ناریسیس تنها یک وجود مجازی است که تلاش برای به دست آوردن

اما حقیقت این است که هرچقدر زندگی را پر معنا بسازیم باز هم نمی‌توانیم از زمان، پیری و مرگ که یالوم از آن‌ها به‌عنوان سه دشمن واقعی یاد می‌کند. [۱۶] بگریزیم. اجتناب‌ناپذیری مرگ در تعارض عمیق با فطرت انسان و میل به جاودانگی قرار دارد. آنچه یالوم و نیچه بیان می‌کنند این است که بعد از مرگ چیزی جز عدم و خلأ نخواهد بود؛ بنابراین تا می‌توانیم باید زندگی دنیوی خود را سرشار از لذت، معنا و شور زندگی کنیم. زمانی که زندگی به پایان می‌رسد دیگر ما هم وجودی نداریم تا مجبور به تجربه عدم باشیم در حالی که تمام و کمال از زندگی استفاده کردیم! نیچه در این خصوص می‌گوید: «آدمی، تشنه بودن است و گویی برای ماندن متولد شده است اما شگفت آنکه نیستی پیوسته وجود او را در معرض یورش قرار می‌دهد. وجود آدمی جولانگاه هستی و نیستی است. در واقع انسان از یک سو خواستار آن است که به تمام و کمال در زندگی غوطه‌ور گردد و از سویی از نامیرایی نیز بهره‌مند باشد. به طوری که آرزومند است که هم‌زمان در زمان و در ابدیت بزیسد.» [۳۷]

میل به نامیرایی در واقع اعترافی است به اینکه مفهوم خداوند و احساسات مذهبی در وجود انسان ریشه دوانده است؛ زیرا نامیرایی ویژگی خداوند است و کسانی که به او می‌پیوندند.

ویکتور فرانکل به وجود احساسات عمیق مذهبی در تمام انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: «بر اساس تمام ظواهر مشهود، مذهب در حال نابودی و مرگ نیست و برخلاف این حرف نیچه که گفت «خدا مرده است»، خدا نمرده است.» [۴۳] از منظر دین الهی، انسان اگرچه توانایی مقابله با سه دشمن بزرگش در دنیا را ندارد، اما آزاد است تا دست به انتخاب بزند. می‌تواند دستش را در دست دنیا بگذارد و در عدم فرو رود یا دستش را به دست خدا دهد و به سفر جاودانگی برود. البته برای رسیدن به جاودانگی باید همچون گیلگمش از دریایی صعب‌العبور گذشت تا جاودانه‌ها را ملاقات کرد. در این سفر کسی به مقصد خواهد رسید که آیین جاودانگی یعنی علم دین را بیاموزد. در این دریای صعب‌العبور ناگزیر با دو سیاهی محض و دو حقیقت خوفناک مواجه می‌شویم که پذیرش آنها هنگام مرگ، تاریکی گور را به تاریکی رجم جاودانگی تبدیل می‌سازد: اینانا نماد دنیا، و توهم شیرین وجود.

محال است که بتواند خالق باشد. علاوه بر این، خالق هستی باید دارای صفاتی از جمله مطلق، قدیم [۴۸] و نامحدود بودن باشد، به طوری که ابعاد نتوانند او را در برگیرند و احاطه نمایند؛ زیرا در این صورت، او حادث [۴۹] خواهد بود. همچنین وجود کلی مخلوق نباید چیزی جز عدم و وجود مجازی باشد زیرا در مقابل ذات الهی قرار می‌گیرد؛ زیرا اگر بگوییم وجود انسان و این جهان یک وجود حقیقی است ناگزیر با چنین پرسشی روبه‌رو خواهیم شد که آیا انسان و سایر مخلوقات در ذات خدا خلق شده‌اند یا خارج از ذات خدا؟! آیا خدا داخل در خلقش است یا خارج از آن‌ها جای دارد؟! بنابراین اگر وجود کلی مخلوق را عدم در نظر نگیریم، یا باید قبول کنیم که خدا حادث است یا مخلوق قدیم که در هر دو صورت الوهیت مطلق و وحدانیت خداوند را نقض کرده‌ایم. [۵۰] اگرچه بشر با پیشرفت علمی ناچیز و تفکر منصفانه خود می‌تواند به این حقیقت نزدیک شود، اما چنان در ورطه خودشیفتگی جمعی فرو رفته است که واقعیت‌های موجود را نمی‌تواند یا شاید نمی‌خواهد ببیند و بپذیرد.

آن بیهوده خواهد بود. امروزه این امر که برآیند نیروهای موجود در جهان برابر با صفر است نشان می‌دهد که جهان هستی و حتی انسان به عنوان بخش ناچیزی از این جهان هستی از هیچ به وجود آمده است. این موضوعی است که فیزیک‌دانان با توجه به نظریات مختلف به آن اقرار دارند و سید احمد الحسن در کتاب توهّم بی‌خدایی به بررسی این نظریه‌ها پرداخته است و استدلال می‌کند که تنها خالق هستی وجودی حقیقی دارد. [۲۵] جالب اینکه خداناباوران اگزستانسیالیسم وجود نداشته خود را آن قدر دانا و توانا تصور می‌کنند که می‌توانند هر چیزی از جمله معنا را در زندگی خلق کنند. این حقیقتی است که باورش سخت است و قطعاً به مذاق خودشیفتگانی که نژاد انسان را پیشرفته، مترقی، صاحب علم و تمدن می‌دانند خوش نمی‌آید. برای روشن شدن میزان ترقی و دستاوردهای بشری، مثال موش کوری را در نظر بگیرید که همه عمرش را در سوراخی زیرزمین زندگی می‌کند و به طور اتفاقی نقشه یک آسمان خراش را پیدا می‌کند. بعد از بررسی‌های بسیاری کشف می‌کند که خطوط و زوایای منظمی روی کاغذی کشیده شده است و به هوش و ذکاوت خودش که نظم را در میان این خطوط و زوایا کشف کرده است می‌بالد؛ در حالی که اگر در همان مکان افرادی پایه‌های آسمان خراش را در زمین حفر کنند، نمی‌تواند ارتباط نقشه و حفر زمین را دریابد، شاید تصور کند این افراد کار بیهوده‌ای را انجام می‌دهند. حال اگر پیشرفت‌های علمی و تمدن بشر را نه در مقایسه با گذشته بشر یا سایر گونه‌های حیوانی بلکه در مقایسه با قوانین موجود و حقایق نامکشوف کل هستی در نظر بگیریم، آیا باز هم چنین پیشرفت‌هایی را بزرگ می‌پنداریم؟! یا اینکه درمی‌یابیم که این ترقی‌های ناچیز فقط در ذهن ما بزرگ‌اند. **حقیقت عدم و وجود مجازی برای نژاد انسانی که به یک خودشیفتگی جمعی مبتلا گشته آن قدر سخت می‌آید که برخی در عوض اینکه آن را بپذیرند، این وجود مجازی را فراقنی کرده و به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند خداوند توهمی است که بشر در ذهن خود آن را خلق کرده است.**

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد براساس عقل و بدیهیات ثابت منطقی فلسفی، عدم



اروین یالوم با خلق رمان زیبای وقتی نیچه گریست توانست تولد روان‌درمانی، پیوند فلسفه و روان‌شناسی، و تأثیر افکار نیچه بر این روند را به خوبی نشان دهد. در رمان مورد بحث، شفای پروتر و به دنبال آن نیچه در بر ملا شدن حقیقت، عشقی بود که ذهن خودآگاه فرد را به خود مشغول می‌کند تا دغدغه‌های وجودی عمیق‌تری مانند ترس از مرگ، فرصتی برای راهیابی

و اگر خدا را از معادله زندگی اش نیز حذف کرده باشد هنگام مواجهه با چنین حقیقتی با تاریکی مطلق وحشت‌انگیزی مواجه خواهد شد که می‌تواند فرد را دچار رکود و ناامیدی کند. درحالی‌که اگر به حقیقتی که دین پیش‌روی ما می‌گذارد رجوع کنیم درمی‌یابیم که نفس انسان قابلیت وجود دارد؛ یعنی مانند آینه‌ای عمل می‌کند که رویش را به هرآنچه برگرداند تجلی آن خواهد شد؛ بنابراین انسان می‌تواند انتخاب کند که به جای انعکاس تاریکی و عدم، انعکاس نور جاودانگی باشد. در واقع به میزانی که انسان توجه خود را به خود و دنیا متمرکز کند، به همان میزان از خدا و نور جاودانگی غفلت کرده و در عدم فرو می‌رود.

در نتیجه باید بگوییم انسان تنها عدمی است که قابلیت وجود دارد. انسان نه آن‌قدر تواناست که بتواند معنایی در زندگی خلق کند و نه آن‌قدر داناست که بتواند حقیقت را با پیشرفت‌های ناچیز بشری خود دریابد. اگرچه تلاش‌های او گاهی باعث می‌شود که در راه و مسیر درستی قرار بگیرد؛ مانند دور ریختن باورها و ساختارشکنی‌های نیچه، اما تنها خداوند هدایتگر و دین الهی که از دست‌کاری‌ها و تحریف‌های بشر در امان مانده است می‌تواند او را به معنای حقیقی و مؤثر در زندگی برساند و طعم جاودانگی را به او بچشاند.

به آگاهی پیدا نکنند. اصولاً ترس از مرگ ناشی از تعارض میان مرگ آگاهی و میل به جاودانگی در انسان است. براساس نظریهٔ یالوم پذیرش مرگ و نیستی باعث می‌شود انسان از لحظه‌های زندگی اش نهایت استفاده را ببرد و حسرتی بر دل خویش باقی نگذارد. وی معتقد است که انسان با پذیرش مرگ چگونه زیستن را فرامی‌گیرد و به هستی خود کمال و معنا می‌بخشد. نکتهٔ اساسی این است که چنین پذیرش تلخی در واقع نمی‌تواند تعارض را از میان بردارد و توضیح دهد که میل درونی انسان به جاودانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد و چرا انسان تا این حد از عدم و مرگ هراس دارد؟ جواب به این سؤال و حل تعارض وجودی تنها از طریق دین الهی ممکن خواهد بود. انسان از طریق چنگ زدن به ریسمان الهی با وجود مرگ جسمانی به جاودانگی معنوی دست پیدا خواهد کرد و این‌گونه به هدف از خلقت خویش که همان شناخت خدا و وصل شدن به نور الهی و جاودانگی است دست پیدا می‌کند. بنابراین انسانی که سرگرم دل‌مشغولی‌های دنیوی گشته، اضطراب مرگ و نیستی را ناچاراً تجربه می‌کند؛ زیرا عدم و نیستی آیندهٔ فرد را تهدید می‌کند. متأسفانه بسیاری از مردم تنها راه نجات خود یعنی دین الهی را به درستی نشناختند و معیار خود را در پذیرش خدا و مذهب، دین زمینی و تحریف‌شده قرار دادند؛ بنابراین در مسیر درک حقیقت به بیراهه رفتند و دچار سرگردانی شدند. از طرفی خودشیفتگی جمعی موضوع دیگری است که بر میزان این سرگردانی می‌افزاید. ملاقات انسان خودشیفته با حقیقت خویش همچون عبور از دریای صعب‌العبور در اسطورهٔ گیلگمش سخت و طاقت‌فرساست. انکار خدا توسط نیچه و هم‌اندیشانش می‌تواند یک نوع مکانیزم دفاعی در برابر رویارویی با حقایقی باشد که توهمات خودشیفتگی را درهم می‌شکند؛ به طوری که اگر وجود خدا انکار نشود به ناچار عدم وجود خود را باید پذیرفت. اگر انسان به دنبال حقیقت باشد ناگزیر درمی‌یابد که وجودش از هیچ است

[۱] نوابخش مهرداد، پوریوسفی حمید. نقش دین و باورهای مذهبی بر سلامت روان. پژوهش دینی [Internet] ۱۳۸۵؛- (۱۴): ۷۱-۹۴.



[۲] Polanczyk GV, Salum GA, Sugaya LS, Caye A, Rohde LA. Annual research review: A meta-analysis of the worldwide prevalence of mental disorders In children and adolescents. J Child Psychol Psychiatry ۱۳۳۸۱.jcpp/۱۰,۱۱۱۱:Doi: ۳۶۵-۳۴۵.

[۳] کولینز، جی. آر. روان شناسی دین و نقش دین در سلامت جسم و روان. معرفت ۱۳۸۲. جلد ۷۵.

[۴] Lucchetti G, Koenig HG, Lucchetti ALG. Spirituality, religiousness, and mental health: A review of the current scientific evidence. World J Clin Cases ۱۳۶,۷۶۲. wjcc.v۹/۱۰,۱۲۹۹۸:Doi: ۷۶۳۱-۷۶۲۰.

[۵] Koenig, H. G., McCullough, M. E., & Larson, D. B. Handbook of Religion and Health. Oxford: Oxford University Press (۲۰۰۱).



[۶] Harold G. Koenig and Faten N. Al-Zaben and Tyler J. VanderWeele. Religion and psychiatry: recent developments in research. BJPsych Advances ۲۰۲۰. vol ۲۶: ۲۶۲-۲۷۲. <https://api.semanticscholar.org/> CorpusID ۲۱۶۲۵۰۲۹۱

[۷] نیازی محسن، حسینی زاده آران سید سعید، یعقوبی فاطمه، سخایی ایوب، امیری دشتی سیده مهدیه. دین و سلامت؛ فراتحلیلی بر مطالعات و پژوهش های دین داری و سلامت روان در ایران (مورد مطالعه: پژوهش های انجام شده در دهه ۸۰ و نیمه اول دهه ۹۰). روان شناسی سلامت [Internet] ۱۳۹۸؛ ۱۸(۱) (پیاپی ۱۲۹): ۱۶۸-۱۹۳.



[۸] فلاحی جعفر. بررسی مواجهه بین کلیساهای پروتستان آلمان و رژیم نازی. ادیان و عرفان. ۱۳۹۴. ۴۸(۱): ۱۰۱-۱۱۰. Available from: magiran.com/pl۴۷۵۹۰۲.

[۹] سایز راستفان. ریشه های تاریخی یهودی ستیزی در اروپا و تلفیق مؤخر یهودی ستیزی و صهیونیسم ستیزی. فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین. ۱۳۹۹. ۲(۳): ۱۱۳-۱۴۲. Available from: <http://noo.rs/QVDcL>

[۱۰] حسین پورتنکابنی رسول، مسعودی جهانگیر، حسینی شاهرودی سید مرتضی. خلق معنا یا کشف معنا؟ مطالعه، ارزیابی و هم افزایی دیدگاه های اروین یالوم و ویکتور فرانکل پیرامون معناداری زندگی در بستر فلسفه درمانی. نقد و نظر [Internet] ۲۰۱۴؛ ۲۶(۴) (پیاپی ۱۰۴): ۱۰۴-۱۱۰.



[۱۱] Corsini Raymond J., Wedding Danny. Current ۹th (ninth) Psychotherapies. Brooks/Cole Publishing Co ۲۰۱۱.

Edition

[۱۲] Yalom Irvin D. Staring at the Sun: Overcoming the Terror of Death. San Francisco. Jossey-Bass p ۲۰۰۸. ۲۰۱.

[۱۳] یالوم اروین د. من این گونه اروین یالوم شدم. ۱۳۹۷. ترجمه اعظم خرام. انتشارات پارسه.

[۱۴] یالوم اروین د. خیره به خورشید. ترجمه مهدی غبراتی. ۱۳۸۹. نیکو نشر.

[۱۵] شایان فر شهنواز، قلعه الهه. مؤلفه های مابعدالطبیعی معنای زندگی به روایت اروین یالوم. پژوهش های هستی شناختی



[۱۶] یالوم اروین د. وقتی نیچه گریست. ترجمه مهشید میرمعزی. ۱۳۸۱. تهران: نشر نی.

[۱۷] Jiang Shan. An Interpretation of Nietzsche's Tragic Philosophy from the Perspective of Humanism. The Psychological Origin of Nietzsche's philosophy. Advances in Social Science, Education and Humanities Research



[۱۸] Hemelsoet D, Hemelsoet K, Devreese D. The neurological illness of Friedrich Nietzsche. Acta Neurol Belg ۱۶-۹(۱)۱۸;۲۰۰۸.

[۱۹] Orth M, Trimble MR. Friedrich Nietzsche's mental illness—general paralysis of the insane vs. frontotemporal dementia. Acta Psychiatr Scand ۴۴۵-۴۳۹(۶)۱۱۴;۲۰۰۶. Doi: ۱۰.۱۱۱۱/j.۱۶۰۰-۸۲۷.۲۰۰۶.۰۴۴۷.x.

[۲۰] Richardson John, Gemes Ken. The Oxford Handbook of Nietzsche. United Kingdom oxford/۱۰.۹۳/version, Available from: <https://doi.org/10.1093/oxfordhb/978.0199534674.013.001/hb-978.0199534674.013.001/hb>

[۲۱] جامعه بزرگی محمد جعفر، جامعه بزرگی مریم. بررسی مفهوم خدا و گناه در فلسفه نیچه و دلالت های تربیتی آن. پژوهش های مابعدالطبیعی [Internet] ۱۳۹۴؛ ۱۴(۵): ۵۱۲-۵۱۲. Available from: <https://sid.ir/paper/fa/۱۰۳۴۲۴۸/>

[۲۲] المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۶.

[۲۳] المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۵۵.

[۲۴] سید احمد الحسن. پیام فیس بوک. ۲۰۲۳.



[۲۵] سید احمد الحسن. توهم بی خدایی، نشانه های پروردگار در هستی. ۱۳۹۷. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ دوم.



[۲۶] در احادیث از آن ها به عنوان نسناس یاد شده است. برای مثال در روایتی امام علی (ع) می فرمایند: «خداوند وقتی اراده کرد آدم را بیافریند، از عمر زندگی جن و نسناس بر زمین هفت هزار سال گذشته بود...» (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۰۳، نشر بیروت، مؤسسه وفاء).

[۲۷] باقری پور اشرف. یونگ و روان شناسی دین. فلسفه

[۳۸] سید احمد الحسن. توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد. ۱۳۹۵. گردآورنده و تنظیم: علاء سالم. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ دوم.



[۳۹] نهج البلاغه خطبه ۱۸۸.

[۴۰] نهج البلاغه خطبه ۳۱.

[۴۱] سید احمد الحسن. جهاد درب بهشت است. ۱۳۹۵. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ دوم.



[۴۲] کزازی میر جلال الدین. رؤیا، حماسه و اسطوره. ۱۳۹۳. تهران: نشر مرکز.

[۴۳] سلیمی بجستانی حسین، وجدانی همت مهدی. بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در روان‌شناسی وجودی و دیدگاه قرآنی علامه طباطبائی (ره). پژوهشنامه معارف قرآنی (آفاق دین). ۱۳۹۴.

[۴۴] طالبی غلامرضا، منیرپور نادر. پیش‌بینی اضطراب مرگ براساس مکانیزم‌های دفاعی دانشجویان. ۱۳۹۴.



[۴۵] مصدق راد امیرحسین. خودشیفتگی آکادمیک؛ خوب، بد و زشت: نامه به سردبیر. مجله دانشکده پزشکی [Internet] ۱۴۰۱؛ ۸(۶): ۵۱۱-۵۱۲.



[۴۶] فروید زیگموند. پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی. ۱۳۸۲. ترجمه حسین پاینده. نشر ارغنون.

[۴۷]



[۴۸] در اصطلاح فلسفه و کلام، قدیم عبارت از موجودی است که نیستی آن مقدم بر هستی‌اش برای او فرض نمی‌شود. به کلام ساده‌تر قدیم موجودی است که همیشه وجود داشته است و نه اینکه اول عدم بوده باشد و بعد به وجود آمده باشد. [۴۹] در اصطلاح فلسفه و کلام، حادث چیزی است که نیستی آن بر هستی‌اش تقدم داشته باشد. در واقع موجودی که حادث شده از اول نبوده بعد حادث شده است، اما قدیم موجودی است که همیشه موجود بوده و وجود پس از عدم برای او اتفاق نیفتاده است.

[۵۰] سید احمد الحسن. توهّم بی‌خدایی، نشانه‌های پروردگار در هستی. ۱۳۹۷. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ دوم. فصل ششم:



تحلیلی (جستارهای فلسفی- پژوهش‌های فلسفی) [Internet].



[۲۸] یونگ کارل گوستاو. روان‌شناسی و دین. انتشارات جامی. ترجمه عبدالرحیم گواهی. ۱۴۰۱. ص ۱.

[۲۹] عبدلی کرامت، بیژنی طاهره. تبیین مبانی فکری نازیسم و علل و عوامل مؤثر در هژمونی آن بعد از جنگ جهانی اول در آلمان. تاریخ [Internet] ۱۳۹۰؛ ۶(۲۲): ۱۴۰-۱۶۲.



[۳۰] قشقایی طاهره، ترک حسین. بررسی و نقد دیدگاه اریک فروم، در باب گرایش انسان به دین. اندیشه دینی [Internet] ۱۳۹۲؛ ۱۳(۲) (پیاپی ۴۷): ۷۵-۹۴.



[۳۱] سید احمد الحسن. عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند. ۱۳۹۵. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ اول. ص ۲۰-۷.



[۳۲] ابن‌حنبل، مسند، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۴۵؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه، دار الفکر، ج ۲، ص ۳۶۴؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۲۸، ص ۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ترمذی، سنن الترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۶؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۱۳؛ دانی، السنن الواردة، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۲۴. [۳۳] در حدیث مشهور ثقلین، رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «من در میان شما دو امانت نفیس و گران‌بها می‌گذارم، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترتم را. تا وقتی که از این دو تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو یادگار من هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند. تا کنار چشمه کوثر بر من وارد شوند.» [۳۴] بیتمن آنتونی، هولمز جرمی. درآمدی نو بر روان‌کاوی: نظریه و درمان. ۱۴۰۰. ترجمه علیرضا طهماسب. تهران: بینش نو. ص ۶۵.

[۳۵] مزیدی مهدی، حیدری محمود. ارتباط بین میزان هوش معنوی و سبک مکانیزم‌های دفاعی. تحقیقات روان‌شناختی ۱۳۹۳؛ ۶(۲۳): ۴۶-۵۸.



[۳۶] سید احمد الحسن. عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند. ۱۳۹۵. گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع). چاپ اول. ص ۳۶-۳۴.



[۳۷] کرمی محمدحسین، رحیمی رضوان. درنگی بر ناگزیری مرگ گیلگمش و اسکندر و جاودانگی اوتناپیشتم و خضر. شعر پژوهی (بوستان ادب - علوم اجتماعی و انسانی) [Internet] ۱۳۹۱؛ ۱(۱) (پیاپی ۱۱): ۱۴۹-۱۷۴.



خشمی برای خدا

به قلم: نوردخت مهدوی

ظلمتی که نهایتش هم ظلمات است؛ یعنی تاریکی اندر تاریکی. در رهگذار زندگی ناچاریم خیر را بشناسیم؛ خیری که وزیر عقل است. خیر مفهوم گسترده‌ای دارد که اینجا درصدد بیانش نیستیم؛ اما نیک می‌دانم برای گذر از شر که وزیر جهل است و خشم نیز از انواع آن است باید خیر را شناخت. باید مجهز شد به سربازان عقل. سرباز عقلی که مقابل خشم می‌ایستد، رضایت و خشنودی است؛ خوش به حال کسی که دیر به خشم می‌آید و زود راضی می‌شود.

امام علی علیه السلام خشم را سرباز عظیم شیطان به شمار می‌آورد؛ عظیم است چون می‌تواند زندگی فرد را نابود کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیبایی در این باره می‌فرماید:

«خشم از شیطان و شیطان از آتش آفریده شده است و آتش با آب خاموش می‌شود؛ پس هرگاه یکی از شما به خشم آمد، وضو بگیرد.» [۲]

این کلام حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مرا به یاد جمله ذریه‌اش سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام انداخت که برای انصارش این‌گونه فرمود:

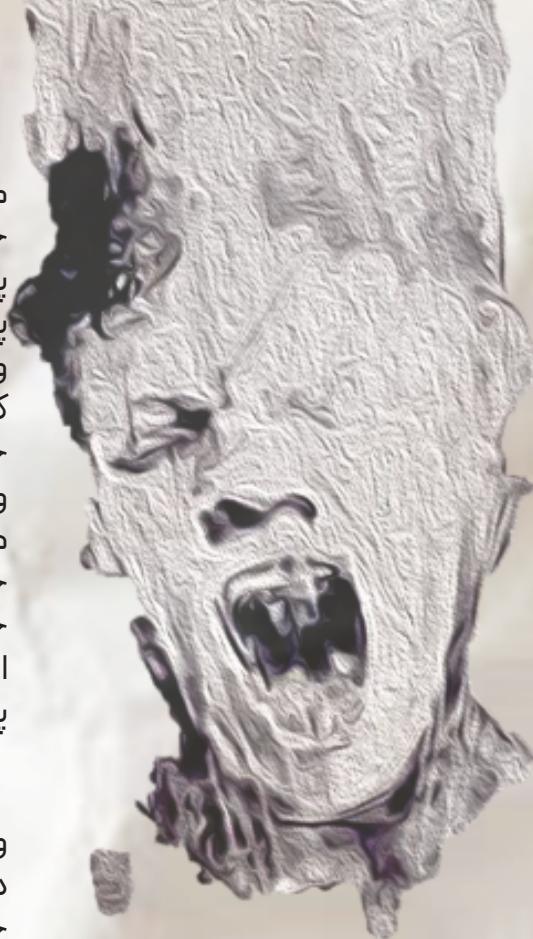
را می‌بینید که زاییده خشم‌اند. با خیال من به یکی از دعوای خیابانی بیا. مثلاً مسئله‌ای ناموسی در گرفته و مرد ماجرا، خون جلوی چشمانش را گرفته و داد می‌زند: می‌کشم... و می‌کشد! جان یک انسان را می‌گیرد! بدون توجه به اینکه اصل ماجرا چه بوده؟! لحظه‌ای به خود می‌آید که در دستش چاقویی است به رنگ خون! چه اندازه باید شانس با او همراه باشد که ضربات چاقو مهلک نباشد که متأسفانه در اکثر موارد خشم به حدی غالب شده که دیگر کار از کار گذشته است.

نمی‌خواهم از دیدگاه روان‌شناسی به مسئله خشم بپردازم که نه این مقاله گنجایشش را دارد و نه من از علم روان‌شناسی سررشته‌ای دارم؛ پس بعد روان‌شناسی‌اش را می‌سپارم به اساتید این فن. خشم از سربازان جهل است. [۱] سربازان جهل قد علم کرده‌اند روبه‌روی سربازان عقل. مقاومتی عجیب در کشاندن انسان به سمت تاریکی دارند، زیرا سرچشمه آن‌ها تاریکی است... عدم نیستی. سربازان جهل نور را بر نمی‌تابند. کشان‌کشان فرد را با خود تادل تاریکی می‌برند. حال چه کنیم؟ همراهشان شویم؟ یا خود را رها کنیم از

چندی پیش بعد از اینکه آلودگی هوا و سنگینی کیسه‌های خرید رمق از جانم گرفته بود، همین‌که خواستم از این سوی خیابان به آن‌سوی بروم، پسر بچه‌ای شاید ۱۲ ساله در دو متری‌ام ترقه‌ای انداخت و شادمان گریخت. از ترس به هوا پریدم. اصلاً قالب تهی کردم و در همان لحظه زیر لب به پسر بچه بازی‌گوش سر به هوا گفتم: «ای بمیری...» به خودم آمدم و خود را نهیب زدم از اینکه: پسر مردم بمیرد به خاطر رفتاری که شاید اقتضای سنش است؟! به خاطر یک ترقه انداختن! بمیرد واقعا؟ کلامم را برگرداندم، برایش دعا کردم و گفتم: الهی رعنا شوی و مادرت دامادت کند... همه این‌ها زیر لب بود. او رفته بود و مرا با گفت‌وگوی ذهنی شدیدی درگیر ساخته بود.

خشم... می‌خواهم از خشم سخن بگویم. خشم در حین رانندگی، در دعوای خیابانی، در بگومگوهای زن و شوهری، در یک لحظه فرو رفتن در عصبانیتی شدید که شاید به قتل منجر شود؛ کشتن یک جان!

بسیاری از مشکلات خانوادگی و اجتماعی به دلیل بروز خشم است. وارد دادگاه‌ها که بشوید انواع و اقسام پرونده‌های کیفری



«مانند آب باشید که نجاست را پاک می‌کند و در آن وارد می‌شود و به همراه آن حرکت می‌کند تا وقتی که آن را از بدن پاک کند. به آرامی و بدون آسیب رساندن به بدن. مانند چاقو نباشید که گوشت را به همراه نجاست قطع می‌کند و باعث درد برای بدن می‌شود. و شاید او به سبب همین درد، به جای پاک شدن و طهارتی که شما به او می‌دهید نجاست را انتخاب کند.» [۳]

معروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه‌ها و کینه‌توزی با فاسقان. پس هر که امر به معروف کند پشت مؤمن را محکم ساخته و هر که نهی از منکر کند بینی کافر را به خاک مالیده و هر که در جبهه‌ها پایداری کند به عهد و وظیفه خود عمل نموده و هر که با فاسقان کینه‌توزد برای خدا خشم گرفته و هر که برای خدا خشم بگیرد حقیقتاً مؤمن است. پس این است ایمان و پایه‌های آن». [۵]

سید احمد الحسن:

«... ای مؤمنان، شکیبایی ورزید و صبور باشید و بر کارها مواظبت داشته باشید و امیدوار به خداوند سبحان و متعال باشید. رضای شما برای خدا و خشمتان برای خداوند باشد. به خاطر خداوند دوست داشته باشید و به خاطر او دشمن بدارید. بر کفار سخت و گران و بایکدیگر مهربان باشید و در راه خداوند، سرزنش سرزنشگر نامیدتان نکنند. به خداوند پناه جویید که اگر هریک از شما یکی از هزار باشد و کوه‌ها متلاشی شود، از فرمان خداوند سبحان و متعال و جهاد در راه او دست نخواهد کشید. خداوند یار و یاور شماست...» [۶]

لحظه‌ای درنگ کنید و گذر کنید از هر آنچه شما را به سمت تاریکی خشم می‌کشاند و با خود بگویید: به راستی ارزشش را دارد که دل همسر و فرزندانم را بلرزانم؟ یا آن زمان که خون جلوی دیدگانت را فرا گرفته و نمی‌دانی از خشم شکم کدام بدبخت بیچاره‌ای را سفره کنی، لحظه‌ای با خود مرور کن هر آنچه قرار است بعدش اتفاق بیفتد و تا پای طناب دار خودت را تصور کن و بگو: ارزشش را دارد؟! برایت می‌گویم: نه، ارزشش را ندارد. ارزشش را ندارد که خشم زندگی تو را نابود کند، نه فقط زندگی تو را به نابودی بکشاند که زندگی خانواده و اطرافیانت را هم تحت تأثیر قرار دهد.

اگر می‌خواهی خشمگین شوی برای خدا خشمگین شو؛ چرا که رستگاری و رضای پروردگار در چنین خشمی است، خشمی برای خدا.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «... جهاد چهار شعبه دارد: امر به

قرآن هم به زیبایی برای رسولش بیان می‌کند: «... اگر خشمگین و سنگ‌دل بودی قطعاً از اطرافت پراکنده می‌شدند...» [۴] و خدا محمدش را رحمة للعالمین قرار داد تا مهربانی‌اش حجتی شود برای کسانی که به سمتش رو می‌کنند و حتی از او روی‌گردان می‌شوند.

خشم و خشنودی در تقابل با هم‌اند و بی‌شک آن‌که خشم خود را فرو برد در آرامشی وارد می‌شود که نظیری برایش نخواهد یافت. حتماً شما هم امتحانش کرده‌اید. هنگامی که خشم همه و وجودتان را فرا گرفته، چه به حق چه ناحق، وقتی در لحظه چشمان خود را می‌بندید و گذر می‌کنید از عامل خشم و می‌نشینید و شاید هم آبی می‌نوشید و زیر لب می‌گویید: خدا لعنت کند شیطان را، آرامشی را سر می‌کشید که گذر از طوفان خشم نصیبتان می‌کند. اگر هنوز امتحانش نکرده‌اید و خشمگینانه بر سر همسر و فرزندان یا... به خاطر هر مسئله کوچکی و بزرگی فریاد می‌کشید،

منابع:

۱. ر. ک. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰؛ کتاب عقل و جهل، ج ۴.
۲. گردآوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ج ۶۶۰.
۳. سید احمد الحسن، بیانیه نصیحتی به انصار.
۴. آل عمران، ۱۵۹.
۵. شیخ مفید، الامالی، ص ۲۷۸، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق: «وَمِنْ شَرِّ الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ وَ مَنْ غَضِبَ لِلَّهِ تَغَالَى فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا فَهَذِهِ صِفَةُ الْإِيمَانِ وَ دَعَائِمُهُ».
۶. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، مقدمه.

نقد و بررسی معیارهای مسیح‌شناسی کراویتز

قسمت سوم

به قلم: یهوشوع ربوبی



■ یهودیان باید به بشارت‌هایی که گمان می‌کنند در زمان مسیح اتفاق می‌افتد این‌گونه بنگرند که ممکن است در زمان پس از مسیح به انجام برسد

■ پیشگفتار

در قسمت پیشین اثبات شد که بیشتر معیارهای بن‌صیون کراویتز در شناسایی مسیح نمی‌تواند کمکی به شناسایی او در ابتدای ظهورش کند؛ بنابراین یهودیان نمی‌توانند مسیح را یاری دهند؛ گذشته از این واقعیت، موضوعی همانند برپایی صلح جهانی، ممکن است در زمان مسیح به‌طور کامل روی ندهد و فرایندی باشد که توسط افراد دیگری به فرجام برسد؛ بنابراین، در این مقاله مایلم از راه کتاب مقدس به این موضوع پردازم.

■ بشارت درباره کسی و انجام شدنش در دیگران

فرایند برپایی صلح جهانی با وجود اینکه کشورهای مختلف در شرق تا غرب زمین دارای تسلیحات هسته‌ای و سلاح‌های پیشرفته‌اند کاری است که نه در ۹۰ سال انجام شدنی است و نه در ۱۰۰ سال.

اکنون این پرسش را در میان می‌گذارم: آیا روی دادن این مژده می‌تواند برای پس از مسیح باشد؟! شاید در پاسخ گفته شود مگر می‌شود موضوعی درباره کسی گفته شود، اما در خود او یا در زمان او روی ندهد؟! به این متن توجه کنیم: (و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع

شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. [...] یهودا شیربچه‌ای است، ای پسر من از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد و چون شیرماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ عصاره یهودا دور نخواهد شد؛ و نه چوگان فرمانروایی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید؛ و مر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود.) [۱]

یهودا هرگز حکومت نکرد! نظر مفسرین یهودی نیز این است که متن به فرزندانش اشاره دارد و نه خود او. [۲] شبیه همین موضوع در یحزقیل و یرمیا درباره داوود آمده است که مفسرینی از یهود معتقدند که منظور مسیح از نسل داوود است. [۳]

اکنون پاسخ به این سؤال که «مگر می‌شود موضوعی درباره کسی گفته شود، اما در خود او یا در زمان او روی ندهد؟!» ساده است؛ بله می‌شود! بنابراین یهودیان باید به بشارت‌هایی که گمان می‌کنند در زمان مسیح اتفاق می‌افتد این‌گونه بنگرند که ممکن است در زمان پس از مسیح به انجام برسد.

فرزندان مسیح

مزمور ۴۵ درباره پادشاهی صحبت می کند که دارای فرزندان است؛ در بخشی از این مزمور می خوانیم:

(۲) دل من به کلام نیکو می جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است. [...] ۱۷ به عوض پدرانیت، پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. [۴]

در تفسیر داوود قیّمحی می بینیم که او این مزمور را درباره مسیح می دانست [۵] و ابن عزرا نیز به این مضمون گفت که مزمور ۴۵ درباره داوود یا مسیح پسر داوود است [۶] و حتی درباره آیه ۱۷ گفت که این هم درباره داوود صادق است هم درباره مسیح. [۷] بر پایه میتزودات دیوید نیز این مزمور درباره مسیح است. [۸] بنابراین با توجه به تفاسیر مفسرین یهود و مزمور ۱۷:۴۵ می توانیم این چنین برداشت کنیم که حاکمانی از فرزندان مسیح وجود دارند. [۹]

نمونه ای دیگر که به فرزندان و خلفای الهی از فرزندان منجی یا مسیح موعود یهود اشاره دارد، این متن است:

(و خداوند می گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر توست و کلام من که در دهان تو گذاشته ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می گوید: «از الآن و تا ابد الابد.»). [۱۰]

نتیجه گیری

در این مقاله مشخص شد که یک پیش گویی ممکن است درباره فردی گفته شود اما در فرزندان او اتفاق بیفتد؛ همچنین به این موضوع پرداخته شد که مسیح دارای فرزندان است؛ بنابراین می توان این گونه نتیجه گیری کرد که آنچه از صلح جهانی یا حتی برپایی عدل و انصاف بر زمین گفته شده است و یهودیان معتقدند با مسیح به انجام می رسد، ممکن است پس از مسیح توسط فرزندان او به انجام برسد.

منابع:

۱. پیدایش، فصل ۴۹، آیات ۱ تا ۱۰.
۲. ر. ک. تارگوم اورشلیم؛ لینک:



و تارگوم یوناتان؛ لینک:



سنهدرین ۵ الف: ۶؛ لینک:



۳. رجوع کنید به تفسیر راشی یا شلومو بن اسحاق درباره یحزقل ۳۴:۳۳؛ لینک:



و تفسیری که در میتزودات دیوید درباره یحزقل ۳۷:۲۴ آمده است؛ لینک:



همچنین به آنچه در تارگوم یوناتان درباره یرمیا ۳۰:۹ آمده است؛ لینک:



۴. عدد آیات براساس کتاب مقدس یهودیان است.

۵. شوشنیم. کلینیگوش شوشنیه هه המזמור نامرعل המלך המשیحونקרא شیریدיות کيبوا הבתה. למשיח: |



۶. רחש - ידבר לבו דברי המשורר. ויש אומרים: דברים שהוא מוציא מلبו וההמזמור نامرעלדוד אועל המשח בנו, שכך שמו ודוד עבדי נשיא להם לעולם.



۷. תחת - הדור שעבר יבוא דור אחר, כידורך הוא אמצעי וזה נכון גם עלדוד גם על המשח: |



۸. אומר אני. בפתיחת דברי אני אומר שמעשה השירה זה הוא עלמלך המשח: |



۹. آن طور که دکتر شیخ ناظم عقیلی تشریح کردند، مخاطب این آیه نه مسیح، بلکه امام مهدی (عج) است که در نسل او سرورانی وجود دارند (ر. ک: تواتر اخبار در استمرار امامت بعد از صاحب الزمان، حدیث سی و هفتم، صفحه ۱۲۴ نسخه فارسی).

۱۰. اشعیا ۲۱:۵۹؛ اگر اشعیا ۵۹:۱۶-۲۱ را در کنار اشعیا ۱:۶۳-۶۴ که درباره نجات دهنده ای از بصره سخن می گوید. بگذاریم، به روشنی می بینیم که آن ها به یک شخص اشاره دارد و آن رهایی بخش آخر الزمان است که یهودیان او را مسیح می دانند.

غصه بی‌پدري

در فراق‌ای پدر، «از هر طرف که
رفتم جز وحشتم نیفزود.» (۱)

به قلم: مریم رحمانیان

دیدنشان از پا خواهم افتاد. پس به‌گونه‌ای حرکت کن که چشم‌هایم به چشم‌هایت گره نخورد که بندِ دلم پاره می‌شود. من رفتم و یک سال بعد، پدرم دار فانی را وداع گفت و دیگر هرگز ندیدمش... اکنون پانزده سال از این خاطره فراموش‌نشدنی گذشته و هنوز چشمم به مزارش نیفتاده است. شاید هنوز در دلش غوغاست، نکند پدر خوانده‌ای از خدا بی‌خبر، سر راهم سبز شود! چه کسی می‌تواند حدس بزند در دل پدر چه می‌گذرد، حتی اگر در دل خاک نهفته و خفته باشد!

دوران فترت و بی‌پدري

من هم مثل هر انسان دیگری در زندگی با فرازونشیب‌هایش دست‌وپنجه نرم می‌کردم؛ اما رام کردن اسب سرکش نشیب‌های زندگی، کار آسانی نبود؛ و نبود پدر، این کار را برایم سخت‌تر می‌کرد. گاه امانم را می‌برید. مگر نه اینکه یکی چون من مو می‌بیند، اما تیزبینی پدر پیچش مو؟ پس کدام‌یک در یافتن راهی برای حلِ معماهای زندگی استادتریم؟! پدری که در این راه پیراهن پاره کرده یا من که سرد و گرم روزگار نچشیده بودم! آن هم چه پیراهنی که نمی‌دانم آیا دکمه‌های لباسش، از سر تجربه حالت افتادگی به خود می‌گرفتند یا در جست‌وجوی توجه دست‌های مادرم تا مرز افتادن پیش می‌رفتند؛ و وفاداری زن خانه به صورت نخ و سوزنی، پا به عرصه‌ی ارادت می‌گذاشت و جان مرد خانه در پشت پیراهنش بار دیگر از خوشحالی در پوست خویش نمی‌گنجید.

خاطره آن روز در فرودگاه، حتی در توان سماجتِ آلزایمر هم نیست که از یادم جدا کند. درحالی‌که محکم بغلش کرده بودم و ضربان قلبش، ضربان و توان قلبم شده بود؛ همان نبض‌هایی که سعی می‌کردند تندی و نگرانی‌هایشان را در خود پنهان نگاه دارند. چقدر مسئولیت چشم‌هایت در آن لحظه سخت و سنگین بودند! نچکیدن اشک از چشم‌هایت! جمع نشدن بغض در گلویت! نلرزیدن تارهای صوتی در صدایت! این‌همه انتظار از تو به خاطر اینکه پدر بودی! تکیه‌گاهی مطمئن که حتی زلزله هم نمی‌توانست زیر پایت بنشیند. حامی و پشتیبان، درست مثل گرانس در «هستی».

در همین لحظه‌ها که تمام وجودم وقف از بر کردن حس و حال پدرم بود، تماشای این شدت احساس، حس حسادت را در تابلوهای اعلان فرودگاه برافروخت، و بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند تا شماره پروازم را زودتر اعلام کنند.

دست‌های پدرم با تردید، آهسته‌آهسته باز می‌شدند و آرام‌آرام زمزمه می‌کرد که برای مراقبت پدرانه از تو، طول فاصله هیچ اهمیتی ندارد، وقتی عطر غیرتم دور تو پیچیده؛ اما چیزی با قدرت مرا به او چسبانده بود و نمی‌گذاشت از آغوشش جدا شوم. آن اشک‌های روی صورتم بود، به پیراهنی که بر تن داشت چسبیده بودند. مثل دلش که جان جدا کردن مرا از خودش نداشت؛ اما سرانجام، با قدرت محبت پدرانه‌اش به دخترش فهماند درست است مثل کوه پشتت ایستاده‌ام و خواهم ماند، اما اگر چشمم به صورت خیس تو بیفتد، از



است، اما مأمور به تبلیغ نیست؛ یعنی منزوی است، هرچند این فترت طولانی باشد و رسولان متعددی در این زمان بیایند.» [۵]

این دو سطر را در کتابی خواندم که اگر مشغول خواندن آن بشوی، این تو نیستی که برگه‌های کتاب را ورق می‌زنی، بلکه این بارقه علم در کتاب است که اندیشه و جان تو را از نوری به نوری چشمگیر رهسپار می‌کند. و سؤالی که لحظه به لحظه با تو همراه است: **از معصیت کدام گناه است که گرفتار مصیبت روزگار فترت می‌شویم؟**

خداوند یتیم‌نواز است و برای یتیمان قابل، پدر می‌فرستد

روزهای بلند تابستان در قطب شمال که از سیاهی شب جز دقایقی شبیه گرگ‌ومیش، بیش نبود، گاهی به آسمان می‌نگریستم و در فکر پدرم فرو می‌رفتم و می‌گریستم و با پشت دست‌هایم گوشه چشم‌هایم را آن قدر پاک می‌کردم که زخم می‌شدند. ابروهایم را وادار به اخم کردن به خودم می‌کردم. سنگینی دل‌تنگی‌هایم مرا به تنگ می‌آوردند و راه فراری برایم باقی نمی‌گذاشتند. عزیزم پدرم! کاش جای خالی خودت را می‌بردی، مگر نمی‌دانستی جای خالی‌ات، تاب و تحمل مرا سر خواهد آورد! چقدر به خدا پيله کرده بودم به خاطر از دست دادن پدرم... اما در پيله چه سرنوشتی در انتظار آدم است؟ می‌تواند به پروانه تبدیل شود، که چه؟! آن وقت به سوی نور می‌رود! ولی اگر نرود، ابزار بینایی‌اش از بین می‌رود و به تاریکی متمایل می‌شود. آه! از قضا انسان نیز این‌گونه است. [۶] اما نور کیست؟! کجاست و چگونه می‌توان به سوی او بال زد؟ اینجا که صحنه تئاتر نیست و شکسپیر هم که نمایشنامه نویی نوشته است؟ آن که به رحمت خدا رفته نیز پدر من است نه پادشاه دانمارک... نکند داغ هملت هم مثل من تازه شده!

فترت... پدر... پادشاه... این واژه‌ها از کجا و برای چه بر سر زبانم افتاده بودند؟! خداوند با همه چیز با انسان سخن می‌گوید؛ این اشارات

وانگهی، در تله‌های زندگی چه! چگونه می‌باید درست را از نادرست تمیز می‌دادم؟ وقتی صدای پند تاریخ هم در گوشم می‌پیچد: به خاطر بسپار دست‌های پلیدی، برادرانه در یک کاسه فرورفتند تا یوسف درست‌کار روزگار را راهی چاه و زندان کنند. گرچه یوسف منتخب خداوند در زندان هم راه را از چاه برای همیشه جدا کرد تا آن که خواهان راه هدایت است، با دلیل و قانون شناخت فرستادگان الهی بتواند بشناسد و انتخاب نماید. [۲] و نیز آن که چاه را بر راه ترجیح می‌دهد، بداند که سرنوشت انسان در گرو انتخاب اوست «نه اجبار به او». این حقایق در حافظه کهن، ثبت و قابل جست و جوست.

از این گذشته، پدر را هم به چاه بیفکنند در بلد راه و یگانه بودن او خدشه‌ای وارد نمی‌شود. آنچه اهمیت داشت توجه خداوند و عطف نگاهش به بنده‌اش یوسف نبی علیه السلام بود که سزاوار آن شد تا قبله‌ای برای مردمان عصر و زمان و حتی برادران خطاکارش باشد. با همه این اوصاف، انسان روی خوش به عبرت‌های نجات‌بخش تاریخ نشان نمی‌دهد. همچنان در سردرگمی‌های زندگی و سرگرمی‌های دنیا غرق می‌شود. به خاطر اهمال و بی‌توجهی به اصل و هدف از خلقتش در بازی مار و پله دنیا، هم از گزند پیایی نیش مار مصون نمی‌ماند. زندگی بدون پدر به چه ماند؟ زهر هلاهل را!

به علاوه چه روزها که تیر خطا آدمیزاد را با نیرنگ به سمت هدف خود می‌کشاند و اتفاقاً تا لبه پرتگاه هم همراهی‌مان می‌کند تا لحظه سقوطمان را به تماشا بنشیند و لذت تام ببرد. همان مار خوش‌خط و خالی که با آدم علیه السلام و حوا علیها السلام در بهشت ملکی چنین نمود. [۳] این‌گونه که پیداست تا آن روز معین معلوم در دنیا [۴] همیشه زیر کاسه، نیم‌کاسه‌ای هست!

فترت به چه دوره زمانی اطلاق می‌شود؟

«یعنی رسول و فرستاده‌ای در آن [زمان] وجود دارد که خلیفه خدا در زمین و حجتش بر بندگان



أُمَّتِهِ وَأَهْلَ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَدِينَهُ وَمَنْ
 أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَدِينَهُ وَمَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَدِينَهُ
 وَلَا يُعْرِفُ اللَّهَ وَدِينَهُ وَحُدُودَهُ وَشَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ
 الْإِمَامِ كَذَلِكَ جَرَى بَأَنَّ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ»

«به تو گوشزد می‌کنم همانا دین و اصل دین
 مردی است و آن مرد همان یقین است، و او ایمان
 است، و او امام امتش و اهل زمانش است؛ پس
 هر که او را بشناسد خدا و دینش را شناخته، و هر که
 او را انکار کند خدا و دینش را انکار نموده است و
 جاهل به امام، جاهل به خدا و دین اوست. دین
 و آیین و حدود پروردگار شناخته نمی‌شود مگر
 به وسیله آن امام.» [۱۱]

دوست آن دانم که گیرد دست دوست / در
 پریشان حالی و درماندگی [۱۲]

پس برایتان از پدر می‌نویسم:

نامش احمد است از بصره. در گونه راستش
 نشانه و اثری است. در ابتدای ظهورش جوان است
 و در سرش شوره. پس از ائمه علیهم‌السلام داناترین مردم
 به قرآن، تورات و انجیل است. مقطوع النسب
 است. ملقب به مهدی است. او امام [پدری]
 واجب‌الاطاعة از سوی خداوند است. بر هیچ
 مسلمانی جایز نیست از او روی بگرداند و اگر کسی
 چنین کند از اهل آتش است. [۱۳] نه، تو هرگز
 چنین نخواهی کرد.

منابع:

۱. حافظ.
۲. سید احمد الحسن، وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از
 گمراهی، سؤال اول.
۳. رک: سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، سؤال ۸۸.
۴. رک: سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۷۷.
۵. سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۴۸.
۶. سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های
 فرستادگان، ج ۱، ص ۱۸.
۷. هوشنگ ابتهاج.
۸. شکسپیر، هملت.
۹. سوره غافر، آیه ۶.
۱۰. سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.
۱۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۰.
۱۲. سعدی، گلستان.
۱۳. غیبت نعمانی، ص ۲۴۶.

نظر، نامه‌رسان من و توست / گوش کن بال ب
 خاموش، سخن می‌گویم. [۷]
 و شکسپیر را با من چه کار؟ آیا علت حضورش
 در اندیشه‌ام تداعی این عبارت بود: «بودن یا
 نبودن؛ مسئله این است!» [۸]

«پدر الهی را خواستن یا نخواستن؛ مسئله نهایی
 انسان آیا این است؟» این چنین در نظرم می‌آمد و
 فطرتم نیز از آن بالا سرش را به علامت تأیید چندین
 مرتبه تکان داد. چه لحظه تکان‌دهنده‌ای!

اواخر سال ۲۰۱۵ بود که با دعوت یمانی آل محمد علیهم‌السلام
 سید احمد الحسن آشنا شدم. از آن به بعد، به
 لطف ایزد منان به حقیقت پدر و پدر الهی پی
 بردم و جان و روحم از رنج‌های بی‌شمار در فقدان
 پدر الهی رها شدند. به اطمینان خاطر رسیده
 بودم؛ از آن خاطر جمع‌ی‌ها که قبل از آن، آرزو فریاد
 می‌زد: دست‌نیافتنی است. اما پس از آن، امید با
 طمانینه و زیر لب سخن می‌گفت: دست‌یافتنی
 است... (بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را). [۹]
 کلام آخر

اصل دین یک پدر است که به خدا ایمان دارد، به
 خدا یقین دارد و خدا هم، به ایمان او یقین دارد...
 اوست که پدر اهل زمانش است. زمان آن رسیده
 که به آن پدری که تعیین شده خداوند است،
 خدایی که علمی است که جهل و شک به آن راه
 ندارد و با علم خویش قانون چگونگی شناخت
 پدر را سنگ بنا در دین نهاده است ایمان بیاوری
 و اهل خانه‌اش شوی، و فرزندی خلف برایش
 باشی...

دیگر دوره آوارگی یتیمان به سر آمده است، خود را
 بیهوده معطل نگاه ندار. در طوفان حوادث بی‌پناه
 ماندن چرا؟! زیر سایه پدر زیستن لذتی دارد که با
 کدامین واژه به وصف در آید؟ سید احمد الحسن،
 عزیزالذکر امام محمد بن الحسن علیه‌السلام، پدری است
 که در مقام محبت و عطوفت هرگز اهل دریغ و
 فرق نیست. پس کدام فرزند است که در اطاعت
 و نیکی کردن به چنین پدری در شمار **(والسابقون
 السابقون أولئک المقربون)** نخواهد باشد؟ [۱۰]
 مطمئنم روزی تو هم «عاشقش» خواهی شد،
 دیر یا زودش دست خودت باشد.

این هم یک یادگاری و سوغاتی از یک هم‌وطن
 دور از وطن به شما، عزیزان هم‌وطن:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:
 «إِنِّي أَخْبَرْتُكَ أَنَّ الدِّينَ وَأَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ
 ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.